

برنامه‌ی انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی



لئون تروتسکی

فهرست

پیش گفتار

- ۱- شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی
- ۲- پرولتاریا و رهبری های آن
- ۳- برنامه ی حداقل و برنامه ی انتقالی
- ۴- تناسب دستمزدها و تناسب ساعات کار
- ۵- اتحادیه های کارگری در عصر انتقالی
- ۶- کمیته های کارخانه
- ۷- "اسرار معاملاتی" و کنترل صنعت به دست کارگران
- ۸- سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه داران
- ۹- سلب مالکیت از بانک های خصوصی و دولتی کردن سیستم اعتبارات
- ۱۰- صف اعتصاب؛ نگهبانان محافظ؛ نیروی نظامی کارگران؛ مسلح کردن پرولتاریا
- ۱۱- اتحاد کارگران و کشاورزان
- ۱۲- مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ
- ۱۳- حکومت کارگران و کشاورزان
- ۱۴- شوراها

- ۱۵- کشورهای عقب افتاده و برنامه ی درخواست های انتقالی
- ۱۶- برنامه ی درخواست های انتقالی در کشورهای فاشیستی
- ۱۷- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مسائل عصر انتقال
- ۱۸- علیه فرصت طلبی و تجدیدنظرطلبی غیراصولی
- ۱۹- علیه افتراق گرائی
- ۲۰- راه را به روی زن کارگر باز کنید! راه را به روی جوانان باز کنید!
- ۲۱- پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

ترجمه: برهان رضائی

منبع: انتشارات فانوس (چاپ ۱۳۵۶)

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲

پیش گفتار

احتضار سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم که به عنوان "برنامه ی انتقالی" شهرت یافته، برنامه ی بنیادی بین الملل چهارم است که در نخستین کنگره ی آن در سال ۱۹۳۸، به اتفاق آراء تصویب شد.

بین الملل چهارم یک سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، هنگامی که احزاب بین الملل سوم (کمینترن) و بین الملل دوم (سوسیال دموکراسی)، آمادگی خود را جهت حمایت از قدرت های امپریالیستی گوناگون، اعلام کرده بودند، برمبنای انترناسیونالیزم انقلابی، بنیان گذاشته شد. تشکل بین الملل چهارم نمایانگر مرحله ای مهم از مبارزه ای بود که در سال ۱۹۲۳ توسط اپوزیسیون چپ و تحت رهبری لئون تروتسکی برای حفاظت از لنینیزم اصیل در برابر دست اندازی های بوروکراسی صاحب امتیاز استالینیست، نخست در اتحاد شوروی آغاز شد و رفته رفته به سراسر جهان گسترش یافت.

تروتسکی که به حالت تبعید در مکزیک به سر می برد، قادر به شرکت در نخستین کنگره ی بین الملل نبود، لیکن در بهار سال ۱۹۳۸، برنامه ی انتقالی را تدوین کرد و پس از چندین ماه بحث داخلی، سرانجام از طرف کل بین الملل چهارم پذیرفته شد. تروتسکی اتخاذ این برنامه را "هنگفت ترین پیروزی" نهضت انقلابی پس از مرگ لنین، محسوب می کرد.

اینک، چند دهه پس از نگارش برنامه ی انتقالی هر مبارز جدی از مطالعه ی این سند سود خواهد جست. چرا که آن چه این سند عرضه می کند؛ بیش و پیش از هر چیز، یک شیوه ی برخورد، یک روش برای مواجه شدن با مسأله ی مرکزی "متحد کردن توده ها جهت مبارزه ی انقلابی برای کسب

قدرت است." در عین حال، تروتسکی خاطرنشان ساخت که برنامه ی انتقالی به صورتی که در سال ۱۹۳۸ نوشته شده، کامل نیست و محتاج ملحقات و تغییراتی است که توسط تجربه و کاربرد عملی برنامه روشن خواهند شد.

۱- شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی

بارزترین خصیصه ی اوضاع سیاسی جهان، به طور کلی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست.

شرایط اقتصادی لازم برای انقلاب پرولتاریائی، به طور کلی، و به این زودی، به عالی ترین نقطه ی باروری که ممکن است در دوران سرمایه داری برسد، دست یافته است. نیروهای تولیدی انسان راکد مانده اند. اختراعات و پیش رفت های جدید دیگر قادر به بالا بردن سطح ثروت مادی نیستند. در شرایط بحران اجتماعی کل دستگاه سرمایه داری، بحران های ادواری، محرومیت ها و زیان های هر چه شدیدتری را بر گرده ی توده ها تحمیل می کنند. رشد میزان بیکاری، به نوبه ی خود، بحران مالی دولت را عمیق تر کرده، سیستم های متزلزل پولی را تهدید می کند. نظام های دموکراتیک نیز مثل نظام های فاشیستی، از یک ورشکسته گی، به ورشکسته گی دیگر، غلت می خورند.

بورژوازی، خود، راه چاره ای نمی یابد. بورژوازی، در کشورهایی که مجبور شده داروندار خود را بر روی تک خال فاشیزم شرط بندی کند، اکنون چشم بسته دارد به سوی فاجعه ی اقتصادی و نظامی یله می شود. در کشورهایی که از نظر تاریخی ممتاز هستند، یعنی کشورهایی که در آن ها بورژوازی هنوز می تواند برای مدتی معین، به قیمت اندوخته های ملی، به خود اجازه ی داشتن تجملی به نام دموکراسی را بدهد (بریتانیای کبیر، فرانسه، ایالات متحده و غیره)، تمام احزاب سنتی سرمایه در موقعیتی سردرگم به سر می برند، و دیری نمانده است که اراده شان فلج گردد.

برنامه ی "نیودیل"^۱ به رغم خلل ناپذیر بودن متظاهران اش، در مرحله ی نخستین، تنها، شکل ویژه ای از سردرگمی سیاسی را در برابر ما عرضه می کند، سردرگمی ای که فقط در کشوری پا به عرصه ی وجود می گذارد که در آن بورژوازی موفق به انباشتن ثروتی بی حساب شده باشد. بحران حاضر، بی آن که حتی توانسته باشد مسیر کامل خود را طی کند، عملاً نشان داده است که سیاست "نیودیل"، مثل سیاست جبهه ی ائتلافی در فرانسه، راهی به دهی ازین بن بست اقتصادی نیست.^۲

روابط بین المللی تصویری برتر از تصاویر فوق در برابر ما ترسیم نمی کند. تحت فشار روزافزون تلاشی سرمایه داری، خصومت های امپریالیستی با بن بست روبرو می شود. در اوج این بن بست و بحران، برخوردهای جداگانه،

^۱- نیودیل new deal طرحی بود که کابینه ی فرانکلین دلانو روزولت- رئیس جمهور آمریکا در سال های ۴۵-۱۹۳۲ برای مقابله با مسائل اقتصادی ناشی از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و نیز مسائل سیاسی ناشی از رادیکال شدن طبقه ی کارگر، اتخاذ کرد. کابینه ی روزولت، اقدامات مختلف التیام بخش و اصلاحاتی قانونی نظیر قانون بهبودی ملی National Recovery Act ارائه داد. طرح اصلاح طلبانه ی نیودیل فرصتی به دست طبقه ی سرمایه دار داد تا ضمن تظاهر به اعطای حقوق معینی به طبقه ی کارگر، عملاً این حقوق را به شدت محدود کند.

در سال ۱۹۳۶، حزب کمونیست آمریکا از حکومت روزولت به عنوان نسخه ی آمریکائی حکومت جبهه ی مردم (به یادداشت شماره ۲ مراجعه کنید) حمایت کرد و از این طریق به روزولت کمک کرد تا جنبش کارگری را، در زمانی که گرایش زیادی برای ایجاد یک حزب مستقل کارگری وجود داشت، تحت انقیاد حزب دموکرات درآورد.

^۲- سیاست جبهه ی ائتلافی Popular Front، یا جبهه ی مردم People's Front، سیاست گردش به راست بین الملل کمونیستی (به یادداشت شماره ۶ مراجعه کنید) در سال ۱۹۳۵ بود. این سیاست عبارت بود از ایجاد حکومت های ائتلافی مرکب از احزاب کارگری و احزاب لیبرال سرمایه داری. در فرانسه در سال ۱۹۳۶، حکومت جبهه ی ائتلافی، در رأس رادیکالیزاسیونی که شامل اعتصابات نشسته (به یادداشت شماره ۴ مراجعه کنید) و سایر اعمال مبارزه جویانه بود، بر سر کار آمد. لئون بلوم Leon Blum از حزب سوسیالیست فرانسه، که نخست وزیر این حکومت بی دوام بود، سیاست شکستن اعتصاب را نسبت به طبقه ی کارگر فرانسه اتخاذ کرده، از یاری رساندن به کارگران و روستائیان اسپانیا، که در مرحله ی حساسی از تلاش ناموفق خود در برابر فاشیسم بودند، سرباز زد.

و آشوب های خونین محلی (اتیوپی، اسپانیا، خاور دور، اروپای مرکزی) به ناچار باید درهم ادغام شوند تا شعله ای با ابعاد جهانی پدیدار گردد. البته بورژوازی از ضربه ای کاری که بروز جنگ جدید بر پیکر حاکمیت اش وارد خواهد کرد، آگاه است. ولی این طبقه، به درجات، ناتوان تر از سال ۱۹۱۴ است تا از بروز جنگ اجتناب کند.

حرف و سخن هائی ازین مقوله که شرایط تاریخی هنوز برای ظهور سوسیالیزم "بارور" نشده، زائیده ی جهل و یا ناشی از فریبکاری عمدی است. شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی نه تنها "بارور" شده، بلکه حتی از شدت "باروری" و رسیدگی تا حدی رو به فساد نهاده است. بدون انقلاب سوسیالیستی، و آن هم در دوران تاریخی بعد، تمام فرهنگ بشریت را فاجعه ای تهدید خواهد کرد. حالا دیگر نوبت پرولتاریا، یا بیشتر، نوبت پیشتاز انقلابی پرولتاریا است. بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است.

۲- پرولتاریا و رهبری های آن

اقتصاد، دولت، سیاست بورژوازی و روابط بین المللی آن، به کلی در کام بحران اجتماعی فرو رفته اند. این همه از علانم وضع پیش از انقلاب جامعه است. مانع عمده ای که در راه تغییر دادن وضع پیش از انقلابی به وضع انقلابی قرار دارد، خاصیت فرصت طلب رهبری پرولتاریا است: جبن خرده بورژوائی آن در برابر بورژوازی بزرگ و سازش خائنانه این رهبری با بورژوازی، حتی در زمانی که بورژوازی دارد جان به سر می شود.

در تمام کشورها، پرولتاریا را آشفته گی عمیق به پیش می راند. میلیون ها و میلیون ها نفر از توده ها، پشت سرهم، گام در جاده ی انقلاب می نهند. ولی دستگاه های بوروکراتیک و محافظه کار خود آنان پیوسته راه را بر حرکت انقلابی توده ها می بندند.

پرولتاریای اسپانیا از آوریل ۱۹۳۱، سلسله کوشش های قهرمانانه ای برای به دست گرفتن قدرت و رهبری سرنوشت جامعه به عمل آورده است. با وجود این، احزاب خود همین پرولتاریا (سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها، آنارشویست ها و پومیست ها)، هر کدام به شیوه ی خاص خود، در نقش ترمز وارد عمل شده، راه را برای پیروزی های فرانکو هموار کرده اند.^۳

در فرانسه، موج عظیم اعتصابات نشسته، به ویژه در ژوئن سال ۱۹۳۶؛ آمادگی کامل پرولتاریا را برای برانداختن دستگاه سرمایه داری نشان داد.^۴

۳- کوشش قهرمانانه پرولتاریای اسپانیا - تحت تأثیر بحران اقتصادی شدید و طغیان پرده شده ی مردم، سلطنت اسپانیا در سال ۱۹۳۱ سقوط کرد و حکومت جمهوری اعلام شد. طبقه ی کارگر اسپانیا، طی تصادمات متعدد با سلطنت طلبان و سایر عناصر دست راستی، از جمهوری دفاع کرد. اما حکومت های جمهوری، یکی پس از دیگری، به اقدامات ضدکارگری خود ادامه دادند؛ از جمله خرد کردن اعتصاب عمومی در سویل Seville در سال ۱۹۳۱، و استفاده از قشون فرانکو برای مقرر ساختن قیام کارگران معادن استوریان Austurian در سال ۱۹۳۴.

تروتسکی در سال ۱۹۳۶، پس از آن که قیام فاشیستی فرانکو اسپانیا را در گرداب جنگ داخلی فرو برد، مصرانه اعلام کرد که تنها راه برآورده کردن نیاز کارگران و روستائیان اسپانیا و تنها راه بسیج آنان در راه شکست فاشیست ها، راه انقلاب سوسیالیستی است؛ برای نیل بدین مقصود، تروتسکی انقلابیون اسپانیا را ترغیب کرد تا به ساختن شوراها به عنوان ارگان های قدرت پرولتاریا دست بزنند. در عوض، تمام سازمان های سیاسی چپ اسپانیا در حکومت بورژوائی جبهه ی ائتلافی شرکت کردند، و در نتیجه توده های انقلابی را در مبارزه شان بی رهبر گذارند. بزرگ ترین این سازمان ها عبارت بودند از حزب سوسیالیست، آنارشویست ها، حزب کمونیست، و پوم POUM- حزب کارگران برای وحدت مارکسیستی. گروه اخیر یک سازمان سانتروستی (به یادداشت شماره ۴۱ مراجعه کنید) چپ بود که تروتسکیست های سابق را نیز دربر می گرفت.

۴- موج "اعتصابات نشسته" sit-down strikes به فرانسه محدود نبود. "در واقع، اعتصاب نشسته در اوایل سال های ۱۹۳۰، پدیده ای جهانی بود. این پدیده در چندین کشور سرمایه داری

با وجود این سازمان های عمده (سوسیالیست ها، استالینیست ها و سندیکالیست ها) تحت لوای جبهه ی ائتلافی موفق شدند که جریان انقلابی را، دست کم موقتاً، منشعب کرده، سدی در برابر آن به پا کنند.

موج بی سابقه ی اعتصابات نشسته و رشد فوق العاده سریع اتحادیه گرائی صنعتی در ایالات متحده ی آمریکا (سی . آی . او)، تجلی خدشه ناپذیر کوشش غریزی کارگران آمریکاست تا خود را به سطح وظایفی برسانند که تاریخ بر عهده ی آنان گذاشته است. لیکن در این جا نیز سازمان های بزرگ سیاسی، منجمله کنگره ی سازمان های صنعتی ° که جدیداً به وجود آمده، هر چه در ید قدرت خود دارند به کار می برند تا فشار انقلابی توده ها را کنترل کرده، آن را به خاک سیاه بنشانند.

به صورت هم زمان ظاهر گردید. در سال ۱۹۳۴، کارگران معادن در تربولی Terbovlye یوگسلاوی؛ در پسس Pecs مجارستان؛ و در کاتوویس Katowice لهستان، برای مبارزه در حفره های معادن باقی ماندند. کارگران صنف توتون یونان در همان سال یک کارخانه را اشغال کردند. در سال ۱۹۳۵، قریب به ۳۰۰۰ نفر کارگران معادن مس اسپانیا، به مدت ده روز در حفره ی معادن در هولوا Huelva باقی ماندند. کارگران معادن در ویلز Wales اسکاتلند، و نیز در فرانسه با موفقیت از همین تاکتیک استفاده کردند. در پوندیجری Pondieherry هندوستان، کارگران نساجی این تاکتیک را با نتیجه ی کاملاً مؤثر به کار بردند. و در فرانسه در سال ۱۹۳۶، یک میلیون کارگر در یک زمان در صنایع اساسی بست نشستند. " (آرت پریس، گام عظیم نیروی کار، پات فایندر پرس).

اعتصاب نشسته تاکتیک خصوصاً مؤثری بود. از آن جا که محل تولید توسط خود کارگران اشغال می شد، کارخانه داران نمی توانستند بدون مقابله با صفوف کارگران، اعتصاب شکنان را وارد کارخانه کنند. این موج عملیات مبارزه جویانه، بعد از سال ۱۹۳۷ به تدریج فرو نشست.

° کنگره ی سازمان های صنعت Congress of industrial Organizations (سی . آی . او CIO) ابتدا کمیته ای در داخل فدراسیون آمریکائی کار Federation of Labor (AFL) American بود. کارگران آمریکائی در آن زمان برحسب حرفه های گوناگون در هر واحد صنعتی در اتحادیه های کارگری جداگانه متشکل بودند. در مقابل مبارزه ی کارگران رادیکال برای تشکیل اتحادیه هائی که دربرگیرنده ی تمامی حرفه های هر واحد صنعتی باشد، رهبران محافظه کار AFL به مبارزه علیه تشکل سازمان قدرتمند جدید برخاستند و سندیکاهای CIO را در سال ۱۹۳۸ اخراج کردند و آن ها را ناگزیر به تشکیل سازمان سراسری خود نمودند. به دنبال یک سلسله مذاکرات، کنگره ی سازمان های صنعتی و فدراسیون آمریکائی کار در سال ۱۹۵۵ در هم ادغام شدند.

روی آوردن قطعی کمینترن به جانب نظام بورژوایی، نقش ضدانقلابی مودیانه‌ی کمینترن در سراسر جهان، به ویژه در اسپانیا، فرانسه، ایالات متحده و سایر کشورهای "دموکراتیک"، دشواری‌های اضافی غیرمترقبه‌ای برای پرولتاریای جهانی فراهم آورد. سیاست‌های سازشکارانه‌ی "جبهه‌ی مردم" که تحت لوای انقلاب اکتبر به اجرا گذاشته می‌شود، طبقه‌ی کارگر را محکوم به اختگی کرده، راه را به روی فاشیزم باز می‌کند.^۶

"جبهه‌های مردم" در یک سو و فاشیزم در سویی دیگر- اینانند آخرین منابع سیاسی امپریالیزم در مبارزه علیه انقلاب پرولتاریائی. لیکن از دیدگاه تاریخی، هر دوی این منابع فقط چاره‌سازهای موقتی هستند. زوال سرمایه‌داری در سایه‌ی علامت "کلاه فریقینائی" در فرانسه و در سایه‌ی نشانه‌ی صلیب شکسته در آلمان ادامه می‌یابد.^۷ تنها از راه برانداختن بساط بورژوازی، می‌توان بن بست را از میان برداشت.

^۶ - کمینترن Comintern (بین الملل کمونیستی یا بین الملل سوم) سازمانی بود که تحت رهبری لنین و تروتسکی، به عنوان جانشین انقلابی بین الملل دوم (به یادداشت شماره ۹ مراجعه کنید)، تشکیل شد. در اثر انحطاط بوروکراتیک دولت شوروی و حزب بلشویک، کمینترن نیز رو به انحطاط گذارد. تروتسکی برای احیای سیاست انقلابی در حزب بلشویک و کمینترن به تشکیل اپوزسیون چپ همت گماشت.

در سال ۱۹۳۳، به خاطر سیاست‌های ورشکسته‌ی کمینترن و حزب کمونیست آلمان، هیتلر بدون روبرو شدن با مخالفت جدی از طرف سوسیال دموکرات‌های آلمان و یا حزب کمونیست، به قدرت رسید. بعد از این که کمینترن بر سیاست مخرب حزب کمونیست آلمان صحه نهاد، تروتسکی و اپوزسیون چپ بین المللی (که در سال ۱۹۳۰ تشکیل شده بود) لزوم ایجاد بین الملل چهارم را اعلام داشتند. بین الملل سوم دیگر به عنوان سازمان انقلابی مرده بود. در طی جنگ جهانی دوم، استالین برای نشان دادن "حسن نیت" خود نسبت به دول امپریالیستی بین الملل سوم را رسماً منحل کرد. در سال ۱۹۳۸، بین الملل چهارم توسط تروتسکی به عنوان وارث انقلابی بین الملل‌های گذشته پایه گذاری شد.

^۷ - کلاه فریقینائی Phrygian cap یا کلاه آزادی، کلاهی است مخروطی شکل که مظهر انقلاب کبیر فرانسه و جمهوری طلبی است.

جهت گیری توده ها اولاً به وسیله ی شرایط عینی سرمایه داری در حال زوال، و ثانیاً به وسیله ی سیاست های خانانه ی سازمان های کارگری قدیمی تعیین می شود. از این دو عامل، البته، عامل نخستین قاطعیت دارد: قوانین تاریخ از دستگاه بوروکراتیک نیرومندتر هستند. شیوه های خائنین اجتماعی، هر قدر هم با یکدیگر فرق بکند - از قانون گذاری "اجتماعی" بلوم بگیرد و بیاید تا دسیسه سازی های قضائی استالین - هرگز نخواهند توانست اراده ی انقلابی پرولتاریا را خرد و ویران کنند.^۸ با گذشت زمان، کوشش های مذبحخانه ی این خائنین در جهت به عقب چرخاندن گردونه ی تاریخ، به روشنی بیشتر به توده ها نشان خواهد داد که بحران رهبری پرولتاریا، که بدل به بحران فرهنگ بشریت شده است، فقط از طریق بین الملل چهارم راه حل نهائی خود را خواهد جست.

صلیب شکسته Swastika علامتی مذهبی و خرافاتی است که قبل از این که نازی ها آن را به عنوان علامت "پیروزی مرد آریائی" و ضدیهود به کار برند، برای هزاران سال به کار برده شده بود.

تروتسکی در این جا زوال نظام سرمایه داری تحت حکومت دموکراتیک در فرانسه و حکومت فاشیزم در آلمان را مقایسه می کند.

^۸ - ژوزف و استالین (۱۹۵۳ - ۱۸۷۹) در سال ۱۸۹۶ به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوست و در انشعاب سال ۱۹۰۳ طرف بلشویک ها را گرفت (به یادداشت شماره ۲۱ مراجعه کنید). استالین پیش از ورود لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷، موضعی دست راستی اتخاذ کرد. او در سال ۱۹۲۲ به عنوان دبیر کل حزب کمونیست شوروی انتخاب شد، و از این پُست برای تمرکز قدرت در دستانش استفاده کرد و تدریجاً با سر برآوردن و رشد بوروکراسی در داخل دستگاه دولت و حزب به نماینده ی این قشر اجتماعی مرفه مبدل گشت. او در مقابل انترناسیونالیزم انقلابی شعار تنگ نظرانه و خرده بورژوائی " سوسیالیزم در یک کشور" را مطرح ساخت. استالین با انهدام حزب بلشویک دیکتاتور اتحاد شوروی شد و تا زمان مرگش به این دیکتاتوری ادامه داد. دسیسه های قضائی استالین - به یادداشت شماره ۳۴ مراجعه کنید.

۳- برنامه‌ی حداقل و برنامه‌ی انتقالی

وظیفه‌ی استراتژیکی مرحله‌ی بعدی - یعنی مرحله‌ی پیش از انقلابی سرشار از تهییج*، تبلیغ** و سازمان دهی- عبارت است از غلبه بر تضاد موجود بین رسیدگی شرایط عینی انقلابی و عدم بلوغ پرولتاریا و پیشتاز آن (آشفستگی و نومیدی نسل قبلی، و بی تجربگی نسل جوان تر). لازم است که در جریان مبارزه‌ی روزانه به توده‌ها کمک شود تا آنان بین درخواست‌های کنونی از یک سو و برنامه‌ی سوسیالیستی انقلاب از سویی دیگر، پلی ایجاد کنند. این پل باید شامل یک سلسله درخواست‌های انتقالی باشد، درخواست‌هایی که از شرایط امروز و از آگاهی امروزین قشرهای وسیع طبقه‌ی کارگر سرچشمه گرفته باشد، و بدون تزلزل به نتیجه‌ی غائی منجر شود: تسخیر قدرت به وسیله‌ی پرولتاریا.

سوسیال دموکراسی کلاسیک که در عصر سرمایه داری پیش رفته عمل می کرد، برنامه‌ی خود را به دو بخش مستقل از هم تقسیم کرد: نخست برنامه‌ی حداقل، که خود را به ایجاد اصلاحات در چهارچوب جامعه‌ی بورژوائی محدود می کرد، و دیگری برنامه‌ی حداکثر، که در آینده‌ی نامعلوم جایگزین شدن سرمایه داری به وسیله‌ی سوسیالیزم را نوید می داد.^۹ بین

Agitation - *

Propaganda - **

^۹ - سوسیال دموکراسی (یا بین الملل دوم) در سال ۱۸۸۹ به عنوان جانشین بین الملل اول تشکیل گردید. بین الملل اول (یا انجمن بین المللی کارگران) از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۶ وجود داشت و توسط کارل مارکس رهبری می شد. بین الملل دوم احزاب سوسیال دموکرات و احزاب کارگری کشورهای مختلفی را دربر می گرفت. مهم ترین و قوی ترین این احزاب سوسیال دموکراسی آلمان بود. در سال ۱۹۱۴، هنگامی که مهم ترین بخش‌های بین الملل دوم ابتدائی ترین اصول سوسیالیستی را نقض کردند و از دولت‌های امپریالیستی خود در جنگ

برنامه ی حداقل و برنامه ی حداکثر پلی وجود نداشت. در واقع سوسیال دموکراسی به این پل احتیاجی هم نداشت. چرا که واژه ی سوسیالیزم را فقط به عنوان یک باد در غبغب بغور می کرد. کمینترن عزم جزم کرده است که در عصر سرمایه داری در حال زوال، راه سوسیال دموکراسی را تعقیب کند: یعنی در زمانی که به طور کلی دیگر نمی توان مقوله ی اصلاحات منظم اجتماعی و حرف و سخن بالا بردن منظم سطح زندگی توده ها را پیش کشید، موقعی که هرگونه تقاضای جدی پرولتاریا و حتی هرگونه تقاضای جدی خرده بورژوازی، به ناچار از آن سوی محدوده ی روابط مالکیت سرمایه داری و دولت بورژوائی سر در می آورد.

وظیفه ی استراتژیکی بین الملل چهارم نه اصلاح کردن سرمایه داری، بلکه سرنگون کردن آن است. هدف سیاسی آن تسخیر قدرت به وسیله ی پرولتاریا به منظور سلب مالکیت از بورژوازی است. با وجود این، تحقق این وظیفه ی استراتژیکی، بدون توجه کامل به تمام مسائل، حتی موضوعات کوچک و جزئی تاکتیکی، غیرممکن است. تمام بخش های پرولتاریا، تمام اقشار، جِرف و صنوف آن باید به داخل جنبش انقلابی جذب شوند. صفت مشخصه ی عصر حاضر این نیست که حزب انقلابی را از کار روزانه آزاد می کند، بلکه این است که اجازه می دهد کار روزانه، به نحوی جدائی ناپذیر از وظایف واقعی انقلاب صورت بگیرد.

بین الملل چهارم برنامه ی قدیمی درخواست های "حداقل" را ترک نمی کند، چرا که این درخواست ها دست کم بخشی از تأثیر و نیروی حیاتی

جهانی اول پشتیبانی کردند، نقش مترقی این سازمان خاتمه یافت، و به سازمانی غیرانقلابی بدل گشت.

خود را حفظ کرده اند. بین الملل چهارم، به نحوی خستگی ناپذیر، از حقوق دموکراتیک و پیروزی های اجتماعی کارگران دفاع می کند. لیکن بین الملل چهارم این کار روزمره را در چهارچوب دورنمای صحیح واقعی، یعنی دورنمای انقلابی، به مرحله ی اجرا می گذارد. از آن جا که درخواست های قدیمی، جزئی و "حداقل" توده ها با تمایلات نابودکننده و تحقیرآمیز سرمایه داری فاسد اصطکاک پیدا می کند - و آن هم بدون شک در هر قدم اتفاق می افتد- بین الملل چهارم، سیستم درخواست های انتقالی را پیشنهاد می کند، پایه ی اساسی این سیستم را این اصل تشکیل می دهد که درخواست های انتقالی، هر چه آشکارتر و قاطع تر، در جهت مخالف اساسی ترین بنیادهای رژیم بورژوایی سیر خواهند کرد. بدین ترتیب برنامه ی انتقالی جانشین "برنامه ی حداقل" قدیمی می شود و وظیفه ی آن عبارت است از بسیج متشکل توده ها در راه انقلاب پرولتاریائی.

۴- تناسب دستمزدها و تناسب ساعات کار*

تحت شرایط سرمایه داری در حال تلاشی، توده ها محکوم به زندگی فقیر مردمان ستم زده هستند و پیش از هر موقع دیگر خطر پیوستن به گروه گدایان و تنگ داستان، تهدیدشان می کند. آنان باید از لقمه نان خود دفاع کنند، اگر نتوانند آن را بهتر و بیشتر بکنند. در این جا نه نیاز و نه فرصت آن هست که آن درخواست های جداگانه و جزئی که به کرات بر اساس شرایط مشخص از قبیل شرایط ملی، محلی و اتحادیه ای ظهور می کنند، شمردن شوند. ولی دو

نابسامانی اساسی اقتصادی که در آن مسخره و لغو بودن روزافزون دستگاه سرمایه داری خلاصه می شود، اولی بیکاری، و دومی گرانی قیمت ها، احتیاج به شعارها و شیوه های تعمیم یافته تری دارند.

بین الملل چهارم رزمی تزلزل ناپذیر علیه سیاست سرمایه داران را اعلام می کند. هدف سیاست این سرمایه داران، به درجه ی معتابهی، مثل سیاست مأموران دست نشانده شان، یعنی اصلاح طلبان*، مبتنی بر این نکته است که تمام بار میلیتاریزم**، بحران ها، بی سروسامانی نظام پولی و سایر فشارهای ناشی از احتضار سرمایه داری را بر گرده ی مردمان زحمتکش بنشانند. بین الملل چهارم برای همه کار و شرایط زندگی سالم می طلبد.

نه تورم پولی نه تثبیت قیمت ها، نمی توانند به عنوان شعارهای پرولتاریا به کار برده شوند، به دلیل این که آن ها سروته همان کرباس هستند. با بالا رفتن محتوم قیمت ها، که با نزدیک شدن جنگ، بیش از پیش، وضعی مهارناپذیر پیدا می کند، فقط می توان با شعار بالا رفتن متناسب دستمزدها مبارزه کرد. این بدان معناست که باید از طریق قراردادهای جمعی تضمین کرد که به نسبت افزایش قیمت کالاهای مصرفی، دستمزدها خود به خود افزایش یابد.

پرولتاریا، در لبه ی پرتگاه تلاشی خود، نمی تواند اجازه دهد که بخش روزافزونی از کارگران بدل به گدایان دائماً بیکار بشود، و از تفاله و ته مانده ی غذای جامعه ای در حال سقوط تغذیه نماید. حق کار، تنها حق جدی کارگر در جامعه ای است که بر اساس استثمار بنا شده. امروز، در هر

Reformists -*
Militarism -**

قدم، این حق از او سلب می شود. در برابر بیکاری خواه به عنوان پدیده ای "ساختی" و خواه "ادواری"، وقت آن است که در کنار شعار خدمات عمومی، شعار تناسب ساعات کار پیش کشیده شود. اتحادیه های کارگری و سایر سازمان های توده ای باید کارگر و بیکار را در نوعی یکپارچه گی ناشی از احساس مسئولیت متقابل با هم متحد کنند. با در نظر گرفتن این اصل، کار موجود، باید بین تمام کارگران موجود، بر اساس تعریفی که از ساعات کار در هفته می شود تقسیم گردد. دستمزد متوسط هر کارگر، به میزانی باقی خواهد ماند، که بر اساس میزان ساعات کار در هفته، طبق برنامه ی قبلی تعیین شده بود. دستمزدها بر اساس حداقلی کاملاً تضمین شده، مطابق با نوسان قیمت ها، دچار نوسان خواهد شد. قبول هر برنامه ی دیگر، در دوران فاجعه آمیز فعلی، غیرممکن است.

صاحبان مالکیت و وکلای آنان "تحقق ناپذیر بودن" این درخواست ها را ثابت خواهند کرد. سرمایه داران کوچک تر- به ویژه سرمایه داران مفلس- علاوه بر اعلام تحقق ناپذیر بودن این درخواست ها، به دفاتر حساب خود هم مراجعه خواهند کرد. کارگران این نوع نتیجه گیری ها و مراجعه به دفاتر را یکسره رد خواهند کرد. مسأله این نیست که بین منافع مادی متضاد، یک اصطکاک "عادی" صورت می گیرد. مسأله این است که پرولتاریا، علیه فساد، نومیدی، و انهدام، تضمین شود. مسأله بر سر زندگی و مرگ تنها طبقه ی خلاق و پیشرو جامعه است و به همین دلیل مسأله بر سر آینده ی بشریت است. اگر سرمایه داری قادر به رفع نیازهایی که به ناچار از فجایع ناشی از خود سرمایه داری بروز کرده، نیست، به گذار سر به تن سرمایه داری نماند. "تحقق پذیری" و یا "تحقق ناپذیری" در این جا

موضوعی است مربوط به روابط نیروها، که آن هم تنها می تواند از راه مبارزه قطعیت یابد. از طریق این مبارزه، صرف نظر از این که موفقیت های عملی و فوری این مبارزه چه می تواند باشد، کارگران، لزوم انهدام بردگی سرمایه داری را به عالی ترین شکل در خواهند یافت.

۵- اتحادیه های کارگری در عصر انتقالی

اکنون کارگران در مبارزه در راه درخواست های جزئی و انتقالی بیش از هر موقع دیگر احتیاج به سازمان های توده ای، به ویژه، اتحادیه های کارگری دارند. رشد نیرومند اتحادیه گرانی در فرانسه و ایالات متحده ی آمریکا، موعظه های چپ گرایان عالم نمای افراطی را که می گویند "دوران مفید بودن اتحادیه های کارگری سرآمده است"، نقش بر آب می کند.

یک بلشویک- لنینیست، در صف مقدم جبهه ی تمام مبارزات می ایستد، حتی موقعی که این مبارزات به خاطر کوچک ترین منافع مادی و یا حقوق دموکراتیک طبقه ی کارگر باشد. او در اتحادیه های کارگری توده ای فعالانه شرکت می کند تا آن ها را تقویت کرده، روح مبارزه جویانه ی آن ها را تشویق کند. او با سرسختی تمام علیه اقداماتی قد علم می کند که طی آن می خواهند اتحادیه های کارگری تحت حاکمیت دولت بورژوائی درآیند و پرولتاریا "حکیمت اجباری" و یا اشکال مختلف قیمومیت های پلیسی - نه تنها فاشیستی بلکه حتی "دموکراتیک" - را قبول کند. تنها براساس فعالیتی

از این نوع در داخل اتحادیه های کارگری، مبارزه ی پیروزمندانه علیه اصلاح طلبان، منجمله بوروکراسی استالینیستی امکان پذیر است.^{۱۰} کوشش های تفرقه انداز از قبیل ایجاد و یا حفظ اتحادیه های کوچک "انقلابی"، به عنوان نعم البدل حزب در واقع نشانگر انکار کردن مبارزه برای حصول رهبری طبقه ی کارگر است. لازم است که اصل زیر با قدرت تمام مراعات شود: جدا کردن خویش از اتحادیه های توده ای کارگری به صورتی تسلیم گرایانه، که در حکم خیانت به انقلاب است، با عضویت در بین الملل چهارم یکسره مغایرت دارد.

در عین حال بین الملل چهارم با قاطعیت تمام، بت پرستی اتحادیه های کارگری را که به طور یک سان، خصوصیت بارز اتحادیه گرایان و سندیکالیست هاست، رد و محکوم می کند.

الف- اتحادیه های کارگری نه دارای برنامه ای یکسره انقلابی هستند و نه با در نظر گرفتن وظیفه، ترکیب و نحوه ی پذیرش اعضاء می توانند دارای چنین

^{۱۰} - بوروکراسی استالینیستی - پس از انقلاب اکتبر در اتحاد شوروی، عقب افتادگی اقتصادی و فرهنگی جامعه ی روسیه از یک سو و انزوای دولت شوراهای و شکست های پیاپی موقعیت های انقلابی در کشورهای پیش رفته ی صنعتی اروپا از سوی دیگر، در شرایطی که بهترین کادرهای حزب بلشویک در طی جنگ داخلی کشته شده بودند، به ظهور و استحکام یافتن قشر اجتماعی صاحب امتیاز و مرفه "بوروکراسی" منجر شد که از دستگاه دولت کارگری برای اختصاص سهم بیشتری از امتیازات مادی سود جست. بوروکراسی شوروی در حزب بلشویک و دولت شوروی، استالین را به عنوان بهترین نماینده ی خود یافته، شخصیت او را ساخت و پرداخت. رشد این قشر ضمن پروسه ای صورت گرفت که در طی آن طبقه ی کارگر روسیه مایوس از پیروزی انقلاب در کشورهای پیش رفته ی اروپا از صحنه ی مبارزه ی سیاسی کنار می کشید. استالین با قلع و قمع بلشویک ها و رهبران انقلاب اکتبر زمینه را برای استحکام سلطه ی بوروکراسی بیشتر مهیا کرد. بدین ترتیب در کشوری که برای نخستین بار در تاریخ سلطه ی سرمایه داری برافکنده شده بود، قدرت سیاسی یکسره از دست طبقه ی کارگر خارج شد. پس از پیروزی فاشیسم در آلمان و اضمحلال سیاسی کمینترن در سال ۱۹۲۳، تروتسکی ضمن این که در مقابل حملات دول امپریالیستی خواستار دفاع بدون قید و شرط از دولت کارگری شوروی بود، انقلاب سیاسی را به عنوان تنها راه سرنگون ساختن بوروکراسی استالینیستی و کسب مجدد قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر اعلام داشت.

برنامه ای باشند. در نتیجه اتحادیه ها نمی توانند جانشین حزب بشوند. ایجاد احزاب ملی انقلابی، به عنوان بخش های بین الملل چهارم، وظیفه ی اساسی عصر انتقالی است.

ب- اتحادیه های کارگری، حتی نیرومندترین شان، بیش از بیست الی پنج درصد از اعضاء طبقه ی کارگر، آن هم بیشتر، اقبال فنی تر و پُر درآمدتر را، دربر نمی گیرند. اکثریت ستم دیده تر طبقه ی کارگر، به صورت اتفاقی و در دوران خیزش ها و جهش های استثنائی در جنبش کارگری، وارد صفوف مبارزه می شوند. در این قبیل مواقع لازم است که سازمان های مناسبی از نوع کمیته های اعتصاب، کمیته های کارخانه و سرانجام شوراها، که همه ی توده های مبارز را دربر بگیرند، ساخته شود.

ج- اتحادیه های کارگری، به عنوان سازمان های که مظهر اقبال بالای پرولتاریا هستند- به همان گونه که سرتاسر تجربه ی تاریخی گذشته منجمله تجربه ی تازه ی اتحادیه های آنارشیستی سندیکالیستی در اسپانیا نشان می دهد، تمایل شدیدی برای سازش با رژیم های بورژوا دموکراتیک از خود نشان داده اند.^{۱۱} در دوران مبارزه ی شدید طبقاتی، گروه های رهبری کننده

^{۱۱} - اتحادیه های آنارشیستی سندیکالیستی- آنارکو- سندیکالیزم Anarcho-Syndicalism تجلی آنارشیزم در زمینه ی فعالیت های اتحادیه های کارگری است. آنارکو- سندیکالیست ها به عقاید آنارشیستی مخالفت با فعالیت های پارلمانی و احزاب سیاسی، این عقیده را اضافه می کنند که تشکل اتحادیه های مستقل کارگری برای آزادی طبقه ی کارگر از شر سرمایه داری کفایت می کند.

آنارکو- سندیکالیزم یک نظام نوین اجتماعی را در نظر دارد که توسط اتحادیه های کارگری و یا صنعتی اداره می شود. در جریان انقلاب اسپانیا در سال های ۱۹۳۰، آنارکوسندیکالیست ها که در اتحادیه های آنارشیستی سندیکالیستی متشکل بودند، در ابتدا قوی ترین گروه دست چپی بودند. ولی با این حال، قادر نبودند در مبارزه بر علیه فرانکو جنبش را رهبری کنند و بالاخره از حکومت جبهه ی انتلافی بورژوازی حمایت کردند.

ی اتحادیه های کارگری می کوشند رهبری جنبش توده ای را برعهده بگیرند تا جنبش را بدل به یک حرکت بی بو و خاصیت بکنند. این اتفاق هم اکنون در دوران اعتصابات ساده، علی الخصوص در اعتصابات توده ای نشسته، که اصل مالکیت بورژوازی به وسیله ی آن به خطر می افتد، در شرف وقوع است. در دوران جنگ و یا انقلاب، موقعی که بورژوازی در دشواری های استثنائی غرق شده، رهبران اتحادیه های کارگری، معمولاً تبدیل به وزرای بورژوا می شوند.

به همین دلیل، بخش های بین الملل چهارم، نه تنها باید همیشه بکوشند تا رهبری عالی اتحادیه های کارگری را عوض کنند، و در لحظات حساس جسورانه و با عزمی راسخ رهبران مبارز جدیدی به جای مأموران معمولی و مقامات جاه طلب عرضه کنند، بلکه در تمام شرایط ممکن باید سازمان های مستقل و مبارزی بیآفرینند که با وظایف مبارزه ی توده ای علیه جامعه ی بورژوائی سختی بیشتر داشته باشند؛ و در صورت لزوم حتی از انفصال کامل از دستگاه محافظه کار اتحادیه ی کارگری روگردان نباشند. اگر پشت کردن به سازمان های توده ای به خاطر تشویق سوداهای افتراقی جنایت باشد، تحمل کورکورانه ی تسلیم جنبش توده ای انقلابی به ید قدرت دسته بندی های ارتجاعی و یا دسته های محافظه کار بوروکراتیک که با لباس مبدل ("پیشرو")، وارد معرکه می شوند، جنایتی کوچک تر نیست. اتحادیه های کارگری، خود هدف نیستند، بلکه وسایلی هستند در راه نیل به انقلاب پرولتاریائی.

۶- کمیته های کارخانه

در عصر انتقالی، جنبش کارگری، نه یک شخصیت متشکل و کاملاً متعادل، بلکه شخصیت تب آلود و قابل انفجاری دارد. شعارها و نیز شکل های سازمانی باید از شاخص های جنبش پیروی کنند. رهبری، باید در برابر رفتار سرسری، انگار در برابر طاعون، گوش به زنگ باشد، و باید با حساسیت تمام جوابگوی ابتکار توده ها باشد.

اعتصابات نشسته، آخرین جلوه گاه این قبیل ابتکار توده ها، از محدوده ی روش های "عادی" سرمایه داری تجاوز می کند. جدا از درخواست های اعتصاب گران، تسخیر موقت کارخانه ها، ضربه ای است کاری بر این بت، یعنی بت مالکیت سرمایه داری. هر اعتصاب نشسته، به نحوی عملی، این پرسش را مطرح می کند که چه کسی ارباب کارخانه است: سرمایه دار یا کارگر؟

اگر اعتصاب نشسته این پرسش را به طور ضمنی طرح می کند، کمیته ی کارخانه بدان جلوه و چهره ای متشکل و سازمانی می دهد. کمیته ی کارخانه که به وسیله ی کارکنان کارخانه انتخاب شده، در برابر اراده ی مدیریت کارخانه بلافاصله وزنه ی مقابلی ایجاد می کند.

در مقابل انتقاد اصلاح طلبان، که روسای صنایع به اصطلاح "سلطنت طلب اقتصادی" چون فورد را از استثماریان به اصطلاح- "نیک" و "دموکراتیک" جدا می کنند، و از دومی به دلیل اولی انتقادی به عمل نمی آورند، ما شعار کمیته های کارخانه را به عنوان مرکز مبارزه علیه هر دو نوع استثماری قرار می دهیم.

بوروکرات های اتحادیه های کارگری، طبق معمول، در مقابل تشکیل کمیته های کارخانه سد ایجاد خواهند کرد، همان طوری که آنان در مقابل کلیه ی گام های جسورانه ای که در راه بسیج توده ها برداشته می شود، مقاومت نشان می دهند.

با وجود این، هر قدر که وسعت جنبش بیشتر باشد، همان قدر شکستن این سد مقاومت آسان تر خواهد بود. در جایی که کارگاه سرپیسته^{۱۲} در دوران "صلح" تأسیس گردیده، کمیته رسماً با ارگان معمولی اتحادیه ی کارگری خود را تطبیق خواهد داد. لیکن در کادر آن تجدیدنظر کرده، وظایف آن را گسترده تر خواهد کرد. اما، اهمیت اساسی کمیته در این حقیقت نهفته است که کمیته برای آن اقشار از طبقه ی کارگر که معمولاً اتحادیه ی کارگری از وارد کردن آنان در راه مبارزه عاجز است، ستاد مبارز و انقلابی فراهم می کند. دقیقاً از داخل صفوف همین اقشار ستم دیده تر است که فداکارترین گردان های انقلاب به پا خواهند خاست.

به محض این که کمیته ای در کارخانه پدیدار شد، یک نیروی واقعی دوگانه* در کارخانه به وجود می آید. ماهیت این نیروی دوگانه طوری است که نماینده ی وضعی انتقالی است، چرا که شامل دو نظام آشتی ناپذیر، یعنی نظام سرمایه دار و نظام پرولتاریا است. اهمیت اساسی کمیته های کارخانه، دقیقاً در این است که این کمیته ها راه را، اگر نه به روی دورانی عملاً انقلابی، دست کم به روی دوران پیش از انقلابی، باز می کنند، دورانی که حفاصل بین نظام بورژوازی و نظام پرولتاریاست. تبلیغ برای اشاعه ی فکر کمیته های

^{۱۲} - کارگاه سرپیسته - Closed shop به کارگاهی اطلاق می گردد که تمامی کارکنان آن باید عضو اتحادیه ی کارگری ای باشند که با کارفرمای آن کارگاه قرارداد منعقد کرده است.

کارخانه، نه زودرس، و نه تصنعی است، چرا که گواه اصالت آن موج اعتصابات نشسته ای ست که هم اکنون در چند کشور مختلف دارد گسترش پیدا می کند. ظهور موج های تازه نفس ازین نوع اعتصابات، در آینده ی نزدیک، اجتناب ناپذیر خواهد بود. لازم است که مبارزه در راه تشکیل کمیته های کارخانه به موقع آغاز شود تا این که کارگران غافل گیر نشده، کار از کار نگذرد.

۷- «اسرار معاملاتی» و کنترل صنعت به دست کارگران

سرمایه داری لیبرال که براساس رقابت و تجارت آزاد بنیان گذاشته شده بود، دیگر به کلی به گذشته تعلق پیدا کرده است. جانشین آن، یعنی سرمایه داری انحصاری، نه تنها هرج و مرج بازار را از بین نمی برد، بلکه برعکس بدان شخصیت اغتشاشی خاصی می بخشد. لزوم "کنترل کردن" اقتصاد، گماشتن "رهبری" دولت بر صنعت و لزوم "برنامه ریزی"، به وسیله ی تمام تمایلات بورژوائی و خرده بورژوائی کنونی از فاشیست گرفته تا سوسیال دموکرات- لاقول در حرف به رسمیت شناخته شده است. از نظر فاشیست ها، موضوع بیشتر، چپاول "برنامه ریزی شده ی" مردم برای تحقق هدف های نظامی است. سوسیال دموکرات ها می کوشند اقیانوس هرج و مرج را با قاشق "برنامه ریزی" بوروکراتیک خالی کنند. مهندسان و

استادان دانشگاه مقالات مبسوطی پیرامون "تکنوکراسی"^{۱۳} می نویسند. حکومت های دموکراتیک، در راه آزمایش های حیوانه ی خود برای "تنظیم و تعدیل"، بی محابا، با خراب کاری سرمایه ی بزرگ مواجه می شوند. رابطه ی واقعی بین استثمارگران و "کنترل کنندگان" دموکراتیک را یک نکته ی دیگر نیز به بهترین وجه نشان می دهد. آقایان "اصلاح طلب" پیش از آن که قدم در آستانه ی تراست ها و "اسرار معاملاتی" آن ها بگذارند از ترسی عابدانه قالب تهی می کنند. در این جا اصل "عدم دخالت" در کسب و معامله، حکومت می کند. حساب هائی که بین یک سرمایه دار و جامعه نگه داشته می شود، به صورت اسرار سرمایه دار باقی می ماند؛ این اسرار به جامعه ربطی ندارد. انگیزه ای که به ظاهر برای رعایت اصل "اسرار" معاملاتی، پیشنهاد می شود، مثل دوران سرمایه داری لیبرال، ظاهراً انگیزه ی "رقابت" آزاد است. واقعیت فرق می کند. تراست ها چیزی را از یکدیگر پنهان نمی کنند. اسرار معاملاتی عصر حاضر، بخشی از توطئه ی مداوم سرمایه داری انحصاری علیه منافع جامعه است. تا موقعی که مالکان خصوصی وسائل اجتماعی تولید بتوانند توطئه های مربوط به استثمار، چپاول و کلاه برداری خود را از دید تولیدکنندگان و مصرف کنندگان مخفی نگه دارند، طرح هائی که برای محدود ساختن خودکامه گی "سلطنت طلبان اقتصادی"

^{۱۳} - *تکنوکراسی* - برنامه و نهضتی بود که در اوایل بحران بزرگ اقتصادی آمریکا که در سال ۱۹۲۹ آغاز شد، در میان عموم، به خصوص در میان طبقه ی متوسط، شدیداً مقبول گردید. این برنامه برای غلبه بر بحران و حل مسأله ی بیکاری، متعادل نمودن اقتصاد آمریکا و سیستم پولی را از کنترل مهندسين و متخصصين فنی پیشنهاد می کرد. و البته بدون مبارزه ی طبقاتی و انقلاب. بالاخره این نهضت به دو جناح چپ و راست تقسیم شد، که جناح راست آن تمایلات فاشیستی را در خود پرورش داد.

ریخته می شود، افسانه های مسخره و رقت انگیزی بیش نخواهد بود. از بین بردن "اسرار معاملاتی" گامی نخستین در راه کنترل واقعی صنعت است. کارگران به اندازه ی همان سرمایه داران حق آن را دارند که "اسرار" کارخانه، تراست، و تمام بخش صنعت، و به طور کلی اقتصاد ملی را بدانند. بیش از هر چیز دیگر، بانک ها، صنایع سنگین و حمل و نقل تمرکز یافته باید در زیر ذره بین گذاشته شود.

نخستین وظیفه ی کنترل کارگری باید توضیح خرج و دخل جامعه باشد. این کار باید از اقدامات معاملاتی افراد شروع شود تا سهمی که عملاً از درآمد ملی به فرد فرد سرمایه داران و به استثمارگران، به طور کلی، تخصیص داده شده تعیین شود؛ تا معاملات پشت پرده و دزدی های زیر جلکی بانک ها و تراست ها در ملاءعام قرار داده شود؛ و سرانجام، تا آن حیف و میل دور از وجدان و خانناهی کار انسانی که نتیجه ی هرج و مرج سرمایه داری و سودجویی آشکار است، به تمام افراد جامعه نشان داده شود.

هیچ صاحب منصب دولت بورژوائی- حتی اگر عالی ترین قدرت ها را هم در اختیار داشته باشد- نمی تواند از عهده ی انجام چنین کاری بربیاید. مردم جهان شاهد درماندگی پرزیدنت روزولت و نخست وزیر بلوم در برابر توطئه های "شصت فامیل" و "دویست فامیل" دو ملت آمریکا و فرانسه بودند.^{۱۴} برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، فشار توده ای پرولتاریا ضرورت دارد. فقط کمیته های کارخانه می توانند با استفاده از کارشناسانی

^{۱۴} - شصت فامیل آمریکا کتابی است نوشته ی فردیناند لوندبرگ Ferdinand Lundberg. این کتاب، که انتشارش سروصدای زیادی به پا کرد، وجود یک الیگارشسی اقتصادی را در آمریکا مستند می کرد که در رأس آن شصت فامیل با ثروت های بی حساب قرار دارند. مؤلف این اثر را در سال ۱۹۶۸، تحت عنوان غنی و فوق غنی، با ذکر آخرین اطلاعات تجدید چاپ کرد. "دویست فامیل" الیگارشسی اقتصادی را در فرانسه نشان می دهد.

که صمیمانه به مردم وفادار باشند - از قبیل حساب داران، آمارگران، مهندسان، و دانشمندان و غیره - کنترل واقعی تولید را برقرار سازند. این کارشناسان باید نه به عنوان " تکنوکرات"، بلکه به عنوان مشاور عمل بکنند.

مبارزه علیه بیکاری نباید بدون دعوت برای سازمان دادن وسیع و جسورانه امور عام المنفعه در نظر گرفته شود. لیکن امور عام المنفعه فقط موقعی می تواند برای جامعه، و نیز برای خود بیکاران، معنای دائمی و پیش رفته داشته باشد که به صورت بخشی از یک برنامه ی کلی درآید، و طوری طرح ریزی شود که مدت زمان قابل ملاحظه ای را دربر بگیرد. در چارچوب این طرح، کارگران از سر گرفتن کار در صنایع خصوصی را که در نتیجه ی بحران تعطیل شده اند، برای امور عام المنفعه خواستار خواهند شد. در این قبیل موارد مدیریت مستقیم کارگری جانشین کنترل کارگری خواهد گردید.

ایجاد حتی ابتدائی ترین برنامه های اقتصادی - از دیدگاه استثمارشده و نه استثمارکننده - بدون کنترل کارگری، یعنی بدون رسوخ چشم تیزبین کارگران در تمام پیچ و مهره های آشکار و نهان اقتصاد سرمایه داری، غیرممکن است. کمیته هائی که نمایندگی تک تک واحد های اقتصادی را برعهده دارند باید کنفرانس هائی تشکیل دهند تا کمیته های مربوط به تراست ها، بخش های کامل صنعت، مناطق اقتصادی، و سرانجام، سرتاسر صنعت ملی را انتخاب کنند. بدین ترتیب کنترل کارگری تبدیل به مکتبی برای اقتصاد برنامه ریزی شده خواهد شد. براساس این تجربه ی کنترل، پرولتاریا خود را برای مدیریت مستقیم صنعت ملی شده آماده خواهد کرد تا وقتی که آن ساعت محتوم نواخته شد، غافل گیر نشود.

سرمایه دارانی هستند، بیشتر از رده های پائین تر و یا متوسط، که داوطلبانه خواهند خواست دفاتر خود را در برابر دیدگان کارگران باز کنند. البته معمولاً برای نشان دادن لزوم کاهش دستمزدها. کارگران به این قبیل سرمایه داران خواهند گفت که علاقه ای به دفترداری ورشکسته گان و یا نیمه ورشکسته گان منفرد ندارند، بلکه می خواهند دفاتر حساب کلیه ی استثمارگران مفتوح گردد. کارگران نمی توانند و نمی خواهند سطح شرایط زندگی خود را با مقتضیات سرمایه داران منفرد - که خود قربانی رژیم خود هستند- وفق بدهند. وظیفه ی اصلی عبارت است از سازمان دادن مجدد تمام دستگاه تولید و توزیع براساس یک بنیان ارجمندتر و عملی تر. اگر منسوخ کردن اسرار معاملاتی، شرط اساسی کنترل کارگری باشد، باید گفت که کنترل، گام اول در راه رهبری سوسیالیستی اقتصاد است.

۸- سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه داران

برنامه ی سوسیالیستی سلب مالکیت، یعنی سرنگون ساختن سیاسی بورژوازی و منهدم کردن سلطه ی اقتصادی آن، در دوران انتقالی حاضر، نباید به هیچ وجه مانع از این شود که در صورت مقتضی بودن شرایط، درخواست سلب مالکیت از چند شاخه ی اصلی صنعتی حیاتی برای موجودیت ملی و یا سلب مالکیت از طفیلی ترین بخش بورژوازی، پیش کشیده شود. بدین طریق، در پاسخ نوحه سرانی های رقت انگیز آقایان دموکرات ها در مورد دیکتاتوری "شصت فامیل" ایالات متحده و "دویست فامیل" فرانسه، ما پیشنهاد می کنیم از این ۶۰ یا ۲۰۰ مالک الرقاب های سرمایه دار فئودال مآب سلب مالکیت شود.

به همین طریق، ما عیناً و ایضاً خواستار سلب مالکیت از شرکت هائی هستیم که انحصار صنایع جنگی، راه های آهن و مهم ترین منابع مواد خام را در اختیار دارند.

تفاوت بین این درخواست ها و شعار میان تهی اصلاح طلبان تحت عنوان "ملی کردن" در این اصول نهفته است :

- ۱- ما پرداخت غرامت را مردود می دانیم.
- ۲- ما توده ها را نسبت به ماهیت عوام فریبان جبهه ی مردم هشدار می دهیم و می گوییم که این عوام فریبان، ضمن لاس خشکه ای که با فکر ملی کردن می زنند، در واقع به صورت مأموران سرمایه باقی می مانند.
- ۳- ما از توده ها می خواهیم که فقط بر قدرت انقلابی خود متکی باشند.
- ۴- ما موضوع سلب مالکیت را به کسب قدرت از طرف کارگران و کشاورزان ربط می دهیم.

لزوم پیش کشیدن شعار سلب مالکیت، نه تنها با جنبه ی کامل ترش در جریان تبلیغ، بلکه، به شکل مختصر در جریان روزمره فعالیت تهییجی ما، از این حقیقت سرچشمه می گیرد که بخش های مختلف صنعت، دارای سطوح مختلف از رشد هستند، مراتب مختلفی را در حیات جامعه به خود تخصیص می دهند و از مراحل مختلف مبارزه ی طبقاتی عبور می کنند. تنها یک خیزش عمومی انقلابی پرولتاریا می تواند سلب مالکیت کامل از بورژوازی را در دستور روز قرار دهد. وظیفه ی درخواست های انتقالی آماده کردن پرولتاریا برای حل این مسأله است.

۹- سلب مالکیت از بانک‌های خصوصی و دولتی کردن سیستم اعتبارات

امپریالیزم به معنای حاکمیت سرمایه‌ی مالی است. بانک‌ها، در کنار تراست‌ها و سندیکاها، و به دفعات، بانک‌ها در رأس این مؤسسات، حاکمیت عملی بر اقتصاد را در ید خود متمرکز می‌کنند. بانک‌ها در ساخت خود، به شکلی متمرکز، ساخت کلی سرمایه‌ی جدید را متجلی می‌سازند؛ بانک‌ها تمایلات انحصار را با تمایلات آناششی درهم می‌آمیزند؛ بانک‌ها معجزه‌های تکنولوژی، واحد‌های معظم و تراست‌های نیرومند را سازمان می‌بخشند؛ و نیز همین بانک‌ها، قیمت‌های فاحش، بحران‌ها و بیکاری را سازمان می‌دهند. اگر پست‌های فرماندهی بانک‌ها در دست سرمایه‌داران یغماگر بماند، امکان آن نخواهد بود که در راه مبارزه علیه خودکامه‌گی انحصارطلبانه و هرج و مرج سرمایه‌داری - دو عاملی که در دستور انهدامی خود مکمل یکدیگرند- حتی یک گام جدی برداشته شود. برای آن که نظام متحدالشکلی برای سرمایه‌گذاری و اعتبار در امتداد طرحی منطقی و منطبق با منافع تمام مردم به وجود آید، باید تمام بانک‌ها را در یک مؤسسه واحد ملی ادغام کرد. تنها سلب مالکیت از بانک‌های خصوصی و تمرکز یافتن تمام نظام اعتباری در دست دولت، دولت را صاحب منافع واقعی لازم، یعنی منابع مادی خواهد کرد تا بتواند به برنامه ریزی اقتصادی بپردازد. چنین کاری تنها از طریق قرطاس بازی و منابع بوروکراتیک امکان‌پذیر نیست.

سلب مالکیت از بانک‌ها، هرگز به معنای مصادره‌ی سپرده‌های بانکی نیست. برعکس، بانک دولتی واحد قادر خواهد بود شرایطی به مراتب مناسب‌تر از بانک‌های خصوصی برای ودیعه‌گذاران کوچک ایجاد کند. به

همین طریق، تنها بانک دولتی می تواند برای کشاورزان، کسبه و بازرگانان خرده پا شرایط مناسب یعنی، اعتبار ارزان، فراهم کند. اما بالاتر از همه وضعی است که طبق آن کل اقتصاد - و بیش و پیش از همه چیز صنعت بزرگ و حمل و نقل- تحت رهبری یک هیأت مالی واحد، در خدمت منافع حیاتی کارگران و سایر زحمتکشان قرار خواهد گرفت.

با وجود این، دولتی کردن بانک ها تنها موقعی این نتایج مناسب را به بار خواهد آورد که قدرت دولت، خود، یکسره از دست استثمارگران در آید و در اختیار زحمتکشان قرار گیرد.

۱۰- صف اعتصاب؛ نگهبانان محافظ؛ نیروی نظامی کارگران؛ مسلح کردن پرولتاریا*

اعتصابات نشسته به منزله ی هشدار جدی هستند از طرف توده ها، نه تنها خطاب به بورژوازی، بلکه هم چنین خطاب به سازمان های کارگری، از جمله بین المل چهارم. در سال های ۲۰-۱۹۱۹، کارگران ایتالیا به ابتکار خود کارخانه ها را تصرف کردند و از این راه به "رهبران" خود نشان دادند که انقلاب اجتماعی در حال فرا رسیدن است. "رهبران" به این نشانه اهمیت ندادند. پیروزی فاشیزم نتیجه ی این بی اعتنائی بود.^{۱۰}

The Picket Line, Defense Guard, Workers Militia, the Arming of the * Proletariat

^{۱۰} - فاشیزم - یکی از دست آورد های عظیم تروتسکی تحلیل او از پیروزی فاشیزم بود که با به قدرت رسیدن موسولینی در سال ۱۹۲۲ آغاز شد. تروتسکی خاطر نشان ساخت که فاشیزم آخرین حربه ی طبقه ی سرمایه دار است. در شرایط عادی، سرمایه داری ترجیح می دهد به طریق صلح آمیزتری حکومت کند.

اعتصابات نشسته، هنوز به معنای تصرف کارخانه جات به طریقه ی ایتالیائی نیست، ولی قدمی است قاطع در جهت تصرف کارخانه. بحران فعلی می تواند مبارزه ی طبقاتی را تا حدنهائی حادثر کند و لحظه ی فرجام را نزدیک تر آورد. لیکن این بدان معنا نیست که وضع انقلابی با یک ضربه به وجود می آید. در واقع یک سلسله تشنجات مداوم، نشانه ی نزدیک شدن انقلاب است. یکی ازین تشنجات، موج اعتصابات نشسته است. مسأله ی بخش های بین الملل چهارم عبارت است از کمک به پیش قراولان پرولتاریا برای درک خصیصه ی عمومی و ضربان عصر ما، و به ثمر رساندن به موقع مبارزه ی توده ها، از طریق اقدامات سازمانی هر چه مصمم تر و مبارزتر.

تشدید مبارزه ی پرولتاریا به معنای تشدید طرق حمله ی متقابل از طرف سرمایه داران است. موج های جدید اعتصابات نشسته، می توانند اقدامات متقابل مصممانه تری از طرف بورژوازی را به سوی خود جلب کنند و بلاشک جلب هم خواهند کرد. کار مقدماتی به این زودی از طرف مأموران مخفی

جوهر یک نهضت فاشیستی- در طول بحران اجتماعی طولانی و شدید- بسیج بخش های خرده بورژوازی و لومین پرولتاریا است و هدف آن متلاشی کردن سازمان ها و قدرت طبقه ی کارگر. تشکیل جبهه ی واحدی از تمام سازمان های کارگری؛ گارد دفاعی کارگران؛ و دفاع مبارزه جویانه از قدرتی که هم در زمینه های اقتصادی و هم در زمینه های سیاسی به دست طبقه ی کارگر افتاده است- این ها پیشنهادات تروتسکی برای مقابله با تهدید فاشیزم بود. این برنامه به طور اجتناب ناپذیری مسأله ی انقلاب سوسیالیستی را طرح می کند، که مآلاً تنها راه خاتمه دادن به تهدید فاشیزم است. استالین سیاست های ماوراء چپی "نوره سوم" (به یادداشت شماره ۳۲ مراجعه کنید) را قبل از به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳، و پس از آن سیاست ایجاد جبهه ی ائتلافی در اسپانیا که پیروزی کامل فرانکو در ۱۹۳۹ به بار آورد، در مغایرت کامل با سیاست جبهه ی واحد تروتسکی اتخاذ کرد. این سیاست ها عمده ترین نقش را در پیروزی فاشیزم در آلمان و در اسپانیا ایفا کردند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به نوشته های تروتسکی، مبارزه بر ضد فاشیزم در آلمان و فاشیزم: چه هست و چگونه باید با آن جنگید چاپ پات قایندر پرس مراجعه کنید.

تراست های بزرگ دارد صورت می گیرد. اگر به پرولتاریا، باز شبیخون بزنند، وای بر سازمان های انقلابی، وای بر پرولتاریا!

بورژوازی در هیچ جا، به داشتن پلیس رسمی و ارتش اکتفا نمی کند. در ایالات متحده، حتی در زمان "صلح"، بورژوازی، گردان های مسلح اعتصاب شکن و چاقوکشان خصوصی مسلح را در کارخانه ها نگه می دارد. به این دسته ها، اینک باید گروه های مختلف نازی های آمریکا را هم افزود. بورژوازی فرانسه، به محض نزدیک شدن خطر، دسته های فاشیستی نیمه قانونی و غیرقانونی و نیز این گونه دسته ها را در ارتش بسیج کرد. همین که فشار کارگران انگلیس دیگر باره پا بگیرد، تعداد دارودسته های فاشیستی، دو برابر، سه برابر و حتی ده برابر می شود و یورش خونین این دارودسته ها به کارگران آغاز می گردد. بورژوازی دقیقاً به این نکته واقف است که مبارزه ی طبقاتی در عصر حاضر، تمایل دارد که به سهولت بدل به جنگ داخلی گردد. سردمداران و پادوهای سرمایه داری از نمونه های ایتالیا، آلمان، اطریش، اسپانیا، و سایر کشورها به مراتب بیشتر درس گرفتند تا رهبران رسمی پرولتاریا.

سیاستمداران بین الملل دوم و بین الملل سوم، و نیز بوروکرات های اتحادیه های کارگری، با علم به همه چیز، چشم بر ارتش خصوصی بورژوازی می بندند؛ در غیر این صورت امکان نداشت که آن ها حتی برای مدت بیست و چهار ساعت، اتحاد خود را با بورژوازی حفظ کنند. اصلاح طلبان مرتباً این اندیشه را در ذهن کارگران رسوخ می دهند که تقدس دموکراسی موقعی به کامل ترین صورت تضمین می شود که بورژوازی تا بن دندان تسلیح شده باشد و کارگران بی سلاح مانده باشند.

وظیفه ی بین الملل چهارم عبارت است از خط بطلانی دائمی کشیدن بر تمام این سیاست های بردگی. دموکرات های خرده بورژوا- منجمله سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها و آنارشویست ها- هر قدر که دیوانه وار، در عمل تسلیم فاشیسم می شوند، به همان اندازه بلندتر از مبارزه علیه آن دم می زنند. تنها گروه های مسلح کارگری، که از حمایت ده ها میلیون رنجبر برخوردار باشند، می توانند موفقانه دارودسته های فاشیست را مغلوب کنند. مبارزه علیه فاشیسم، نه در دفتر هیئت تحریریه لیبرال، بلکه در کارخانه آغاز می شود و در خیابان پایان می یابد. اعتصاب شکنان و تفنگ داران خصوصی در کارخانه ها، هسته های اصلی ارتش فاشیسم را تشکیل می دهند. صفوف اعتصاب، هسته های اساسی ارتش پرولتاریا هستند. این مبدأ حرکت ماست. در رابطه با هر اعتصاب و تظاهرات خیابانی، تبلیغ برای لزوم ایجاد گروه های کارگری به منظور دفاع از خود، ضرورت حتمی دارد. لازم است این شعار در برنامه ی جناح انقلابی اتحادیه های کارگری گنجانده شود. لازم است در هر کجا امکان پذیر باشد- و نخست از گروه های جوان - شروع کرد و گروه های دفاع از خود تشکیل داد و این گروه ها را مشق و تمرین نظامی داد و آنان را با سلاح های مختلف آشنا کرد.

موج جدید در جنبش توده ای نه تنها باید در خدمت افزودن تعداد این قبیل واحد ها در آید، بلکه باید این واحدها را براساس نزدیکی منطقه ای، و شهرها و نقاط مختلف با یکدیگر متحد گرداند. لازم است که به نفرت راستین کارگران از اعتصاب شکنان و دارودسته های گانگستر و فاشیست جلوه گاهی متشکل داد. لازم است که شعار نیروی نظامی کارگران به عنوان تنها ضامن جدی مصونیت سازمان ها، میتینگ ها و مطبوعات کارگران به کار برده شود.

تنها به کمک چنین فعالیت سازمانی و تهییجی منظم، مداوم، خستگی ناپذیر و شجاعانه، که پیوسته متکی بر تجربه ی خود توده ها باشد، این امکان به دست می آید که سنت های بردگی و بی ارادگی از ذهن کارگران ریشه کن شود، دسته هایی از مبارزان قهرمان که سرمشق بقیه ی رنجبران باشند، تربیت بشوند؛ و بر چاقوکشان مسلح ضدانقلاب یک سلسله شکست تاکتیکی وارد آید؛ بر سطح اعتماد به نفس استثمارشدگان و ستم زدگان افزوده شود؛ و فاشیزم از چشم خرده بورژوازی بیفتد و راه برای تسخیر قدرت به وسیله ی پرولتاریا کوبیده و هموار گردد.

انگلس، دولت را هینتی از "افراد تحت سلاح" می خواند. تسلیح پرولتاریا در مبارزه ی پرولتاریا برای آزادی خود، امری است ضروری و حتمی. هر وقت که پرولتاریا اراده کند، راه و وسایل تسلیح خود را پیدا خواهد کرد. در این زمینه نیز، رهبری، طبیعتاً، برعهده ی بخش های بین الملل چهارم خواهد بود.

۱۱ - اتحاد کارگران و کشاورزان

المتنی و برادر مبارز کارگر در خارج از شهرها، کارگر کشاورزی است. این دو، دوجزء یک کل، و متعلق به همان طبقه هستند. منافع این دو از یکدیگر، جدائی ناپذیر است. برنامه ی درخواست های انتقالی کارگران صنعتی، با تغییراتی در این جا و آن جا، برنامه ی پرولتاریای کشاورزی هم هست.

روستاییان (کشاورزان) طبقه ای دیگر را تشکیل می دهند: آنان خرده بورژوازی روستا هستند. خرده بورژوازی از قشرهای مختلف ساخته شده که

از نیمه پرولتاریا شروع شده به عناصر استثمارگر خاتمه می یابد. برطبق این تقسیم بندی، وظیفه ی سیاسی پرولتاریای صنعتی، گسترش دادن مبارزه طبقاتی به قلمرو روستاست. تنها از این راه، پرولتاریا خواهد توانست، دوست و دشمن خود را از یکدیگر جدا کند.

ویژگی های رشد ملی هر کشوری، شگفت انگیزترین تجلی خود را در وضع کشاورزان، و تا حدودی، در وضع خرده بورژوازی شهری (افزارمندان و مغازه داران) پیدا می کند. این طبقات، هر قدر هم که از نظر تعداد نیرومند باشند، در اساس، نمودار بازمانده گان اشکال تولید پیش از سرمایه داری هستند. بخش های مختلف بین المل چهارم، باید با عینیت تمام، برای روستائیان (کشاورزان) و خرده بورژوازی شهری، برنامه ای از درخواست های انتقالی تنظیم کنند؛ این برنامه باید با شرایط هر مملکت سازگار باشد. کارگران پیشرو، باید یاد بگیرند تا در برابر پرسش هایی که متحدان آینده شان از آنان خواهند کرد، پاسخ های روشن و مشخص داشته باشند.

کشاورز، ضمن این که به صورت یک خرده تولیدکننده "مستقل" باقی می ماند، احتیاج دارد که اعتبار ارزان، ماشین های کشاورزی و کود، در حد بضاعت مالی اش در اختیار او گذاشته شود. او نیازمند شرایط مناسب حمل و نقل است و برای محصولات کشاورزی خود، احتیاج به یک سازمان سالم بازار دارد. ولی بانک ها، تراست ها و بازرگانان، از هر طرف، او را چپاول می کنند. تنها خود کشاورزان، به کمک کارگران می توانند مانع این چپاول شوند. باید کمیته های منتخب کشاورزان خرده یا، در صحنه ی ملی ظهور کنند و به اتفاق کمیته های کارگری و کمیته های کارمندان بانک،

کنترل حمل و نقل، اعتبار و عملیات تجاری مؤثر در کشاورزی را به دست بگیرند.

با به رخ کشیدن کاذب درخواست های "زیاده از حد" کارگران، بورژوازی بزرگ با زبردستی تمام موضوع قیمت کالا را تبدیل به گُوه ای کرده، از آن برای ایجاد نفاق بین کارگران و کشاورزان، و کارگران و خرده بورژوازی شهرها استفاده می کند. روستائی، افزارمند و خرده پا، برخلاف کارگر صنعتی، کارمند اداری و خدمات کشوری، نمی تواند بر اساس بالا رفتن قیمت ها، تقاضای اضافه دستمزد بکند. مبارزه ی رسمی حکومت با گرانی قیمت ها، فقط برای فریب دادن توده هاست. ولی کشاورزان، افزارمندان و بازرگانان، به عنوان مصرف کننده، می توانند دوشادوش کارگران در سیاست تثبیت قیمت ها دخالت کنند. مصرف کنندگان در مقابل نوحه سرائی سرمایه دار بر سر هزینه ی تولید، حمل و نقل و دادوستد باید از آنان بخواهند: "دفاتر آن را به ما نشان بدهید، ما خواستار کنترل تثبیت قیمت ها هستیم." ارگان های این کنترل باید کمیته ی تعیین قیمت ها باشد، باید این کمیته از نمایندگان کارخانه ها، اتحادیه های کارگری، تعاونی ها، سازمان های کشاورزان، "مردمان کوچک" شهری و زنان خانه دار و دیگران ترکیب یافته باشد. بدین وسیله کارگران می توانند به کشاورزان ثابت کنند که دلیل اصلی گرانی قیمت ها، نه دستمزد زیاد، بلکه سود کلان سرمایه داران و هزینه های هنگفت آنارشی سرمایه داری است.

برنامه برای ملی کردن زمین و اشتراکی کردن کشاورزی باید طوری طرح ریزی شود که از همان اساس کار، امکان سلب مالکیت از کشاورزان خرده پا، و اشتراکی سازی اجباری آنان، از بین برود. کشاورز، تا زمانی که

خود ممکن و یا لازم تشخیص می دهد، مالک قطعه زمین خود خواهد بود. برای اعاده حیثیت برنامه ی سوسیالیزم در دیدگاه کشاورز، لازم است که شیوه های اشتراکی سازی استالینیستی - که نه منافع کشاورز و نه منافع کارگر، بلکه منافع بوروکراسی به کار بردن آن را ایجاب می کند- بی رحمانه افشاء گردد.^{۱۶}

هم چنین سلب مالکیت غاصبین، به معنای ضبط اجباری دارائی افزارمندان و مغازه داران نیست. برعکس، کنترل بانک ها و تراست ها به وسیله ی کارگران، و از همه بالاتر ملی کردن این تأسیسات، می تواند برای خرده بورژوازی شهری، شرایط فوق العاده مناسبی برای اعتبار، و خرید و فروش ایجاد کند که در دوران تسلط لجام گسیخته ی انحصارات امکان پذیر نیست. وابسته گی به دولت، جانشین وابسته گی به سرمایه ی خصوصی خواهد شد و دولت، هر قدر که رنجبران آن را بیشتر در ید قدرت خود داشته باشند به همکاران خرده پا و نمایندگان آنان بیشتر توجه خواهد کرد.

شرکت عملی کشاورزان استثمارشده در کنترل زمینه های مختلف اقتصاد، بدانان اجازه خواهد داد که خود در باره ی این که کار اشتراکی بر روی زمین به نفع آنان است یا نه، تصمیم بگیرند، و وقت و حدود اشتراکی کردن را هم تعیین کنند. کارگران صنعتی باید وظیفه ی خود بدانند که به کشاورزان

^{۱۶} - شیوه های اشتراکی کردن استالینیستی - عدم توجه حزب کمونیست شوروی تحت رهبری استالین به پیش رفت صنعتی و اشتراکی کردن مزارع با آهنگی متوازن، شکاف بین صنعت و کشاورزی شوروی را هر چه وسیع تر کرد تا این که این به بحران اقتصادی عمیقی در سال ۱۹۲۸ منجر شد، که این خود یکی از علل اتخاذ سیاست ماوراء چپی "دوره ی سوم" (به یادداشت شماره ۳۲ مراجعه کنید) گردید. استالین برای مقابله با کمبود غله ناشی از این بحران به اشتراکی کردن تحمیلی وسیعی در مزارع شوروی دست زد. مخالفت دهقانان با این اقدام، کشور را به سرحد فاجعه سوق داد و در سال های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ قحطی و گرسنه گی واقعی در روستا ها به وجود آمد.

در حرکت آنان در این مسیر هرگونه مساعدت را بکنند؛ خواه از طریق اتحادیه های کارگری، خواه از طریق کمیته های کارخانه، و از همه بالاتر از طریق حکومت کارگران و کشاورزان.

اتحاد پیشنهاد شده به وسیله ی پرولتاریا- نه به "طبقات متوسط" به طور کلی، بلکه به اقشار استثمار شده ی خرده بورژوازی شهری و روستائی، علیه همه ی استثمارگران، منجمله استثمارگران "طبقات متوسط" - نمی تواند اجباری باشد، بلکه تنها می تواند براساس رضایت آزادانه، که به وسیله ی "قرارداد" ویژه ای قوام و استحکام یافته باشد، استوار گردد. این "قرارداد" برنامه ی درخواست های انتقالی است که به وسیله ی طرفین داوطلبانه پذیرفته شده است.

۱۲- مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ

دورنمای سرتاسر جهان، و در نتیجه، حیات سیاسی داخلی تک تک کشورهای جهان را خطر جنگ جهانی تیره کرده است. به این زودی فاجعه ی قریب الوقوع، لرزش های شدید ترس و وحشت را در کالبد وسیع ترین توده های بشریت می دواند.

بین الملل دوم سیاست رسوای سال ۱۹۱۴ خود را با اطمینان بیشتر تکرار می کند، چرا که امروز این کمینترن است که نخستین ساز شوونیزم را می نوازد.^{۱۷} به محض این که خطر جنگ، دورنمایی عینی و واقعی پیدا کرد،

^{۱۷} - شوونیزم اصطلاحی است که از نام سربازی فرانسوی به اسم نیکولا شووین Nikola Chauvin، که به حد مفرط وطن پرست و وفادار به ناپلئون بود، مشتق شده است.

استالینیست ها که گوی سبقت از مسالمت جویان* بورژوا و خرده بورژوا، ربوده اند، تبدیل به یاهه سرایان پُر سروصدای چیزی به نام "دفاع ملی" شدند. در نتیجه مبارزه ی انقلابی علیه جنگ یکسره برگرده و دوش بین الملل چهارم گذاشته می شود.

سیاست بلشویک-لنینیستی در قبال این مسأله که در رساله ی "دبیرخانه ی بین الملل**" ("جنگ و بین الملل چهارم، ۱۹۳۴) طرح ریزی شده، امروز یکسره بر قوت خود باقی است. در دوران آینده، یک حزب انقلابی، برای کسب موفقیت، بیش از همه چیز بر سیاست خود پیرامون جنگ تکیه خواهد کرد. سیاست صحیح از دو عنصر تشکیل می شود: بر خورد سازش ناپذیر نسبت به امپریالیزم و جنگ های آن، و لیاقت در طرح برنامه بر اساس تجربیات خود توده ها.

بورژوازی و مأمورین آن از مسأله ی جنگ، بیش از هر مسأله ی دیگر، برای فریب دادن مردم استفاده می کنند. آنان این کار را از طریق کلی بافی، فورمول های عمومی، لغت پراکنی پُر زرق و برق از قبیل "بی طرفی"، "امنیت جمعی"، "تسلیمات در راه دفاع از صلح"، "دفاع ملی" و "مبارزه با فاشیزم"، و عباراتی از این قبیل انجام می دهند. همه ی این کلی بافی ها و

مارکسیست ها این اصطلاح را به هر نوع حمایتی از اقدامات جنگی امپریالیزم، و در مورد برتری جوئی مذکر و یا برتری جوئی ملی و نژادی، به حمایت از حقوق ستم گر در مقابل حقوق ستم کش اطلاق می کنند. در طول جنگ جهانی اول، احزاب بین الملل دوم موضع شوونیستی شان در دفاع از امپریالیست های "خودشان" را با این نظریه "جزمی" توجیه کردند که "همبسته گی ملی طبقات بر مبارزه ی طبقاتی برتری دارد." ("جنگ و بین الملل چهارم"، نوشته های لئون تروتسکی (۳۴-۱۹۳۳)، پات فایندر پرس). در مقابل، تروتسکی، لنین، لوکزامبورگ، و سایر انترناسیونالیست های انقلابی موضعی "شکست طلبانه" اتخاذ کردند، و خاطر نشان ساختند که "دفاع ملی" در اصل فقط دفاع از منافع طبقه ی حاکمه است.

Pacifists -*

International Secretariat -**

لغت پراکنی ها سرانجام فقط در یک حقیقت خلاصه می شوند و آن این که، مسأله ی جنگ، یعنی سرنوشت مردم، در دست امپریالیست ها، اولیای حکومت آنان، سیاست و ژنرال های آنان است، با تمام دوز و کلک ها و توطئه چینی هائی که آنان علیه مردم به کار می برند.

بین الملل چهارم با نفرت تمام همه ی این کلی بافی ها را رد می کند؛ چرا که این کلی بافی ها در اردوگاه دموکراتیک همان نقشی را بازی می کنند که کلماتی از قبیل "شرف"، "خون"، "نژاد" در اردوگاه فاشیزم. ولی ابراز انزجار و نفرت، به تنهائی کافی نیست. کمک به توده ها، برای آن که آنان بتوانند از طریق معیارهای معتبر و شعارها و درخواست های صحیح، ماهیت واقعی این کلی بافی های شیدانه را درک کنند، حتمیت و ضرورت کامل دارد.

"خلع سلاح؟" - وقتی که پرسشی مثل خلع سلاح پیش می آید، سرتاسر مسأله دور این نکته می چرخد که: چه کسی باید چه کسی را خلع سلاح کند؟ تنها خلع سلاحی که می تواند از جنگ جلوگیری کرده یا بدان پایان بخشد، خلع سلاح بورژوازی از طریق کارگران است. ولی برای خلع سلاح بورژوازی، کارگران باید خود تسلیح شوند.

"بی طرفی؟" - اما، پرولتاریا هرگز در جنگ بین ژاپن و چین، و یا جنگ بین آلمان و روسیه ی شوروی، بی طرف نمی تواند باشد. "پس منظور این است که باید از چین و روسیه ی شوروی دفاع شود؟" البته! ولی این دفاع نباید به دست امپریالیست ها صورت بگیرد که نه می خواهند سر به تن چین باشد و نه سر به تن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

"دفاع از مام میهن؟" - اما، غرض بورژوازی از این کلی بافی، دفاع از منافع و حق چپاول خود بورژوازی است. ما فقط موقعی آماده ی دفاع از مام

میهن از حملات سرمایه داران خارجی خواهیم بود که نخست دست و پای (سرمایه داران) خود را محکم ببندیم و نگذاریم آنان به مام میهن دیگران تجاوز کنند، که کارگران و کشاورزان کشورمان، اربابان واقعی کشور باشند، که ثروت کشور از دست یک اقلیت کوچک خارج شده به دست مردم بیفتد، که ارتش سلاحی باشد در دست استثمارشده، و نه استثمارگر.

لازم است که این فکرهای بنیادی، براساس جریان حوادث و جهت تفکر توده ها، به افکار مشخص تر و کوچک تقسیم بندی شده، تعبیر گردند. علاوه بر این لازم است که بین مسالمت جوئی سیاست مدار، استاد دانشگاه و روزنامه نگار از یک سوی و مسالمت جوئی نجار، کارگر کشاورزی و نیز زن رختشوی از سوی دیگر فرقی قایل شویم. در یک مورد، مسالمت جوئی سرپوشی است بر امپریالیزم؛ در مورد دیگر تجلی سردرگم سوژن نسبت به امپریالیزم است. وقتی که کشاورز خرده پا یا کارگر از دفاع میهن صحبت می کند، غرضش دفاع از خانه ی خود، خانواده ی خود و خانواده های دیگران در برابر تجاوز و در برابر بمب و گاز سمی است. غرض سرمایه دار و روزنامه نگارش از دفاع از مام میهن، عبارت است از به دست آوردن مستعمرات و بازار، و افزایش غارت گرانه ی سهم "ملی" از درآمد جهانی. مسالمت جوئی و میهن پرستی بورژوائی سرتاسر به دسیسه و فریب آمیخته است. در مسالمت جوئی و حتی میهن پرستی ستم دیدگان، عناصری هستند که از یک سو نفرت از جنگ ویران گر را منعکس می کنند و از سوی دیگر چسبیدن به چیزهایی را که آنان فکر می کنند چسبیدن بدان ها به نفع آنان است. و این ها عناصری هستند که باید طریقه ی استفاده از آن ها را بدانیم تا نتیجه مطلوب را بگیریم.

با استفاده از این ملاحظات به عنوان نقطه ی آغاز، بین الملل چهارم از هرگونه درخواست، حتی درخواست غیرکافی، حمایت می کند، در صورتی که این درخواست بتواند تا حدودی توده ها را در مسیر سیاست فعال بیاندازد، دید انتقادی آنان را باز کند و بر کنترل آنان بر توطئه چینی های بورژوازی بیفزاید.

ازین دیدگاه، بخش آمریکائی ما، مثلاً، از پیشنهاد رأی گیری همه گانی پیرامون اعلام جنگ، حمایتی انتقاد آمیز می کند.^{۱۸} این بدهی است که هیچ اصلاح دموکراتیک، قادر نخواهد بود که به تنهایی جلوی تحریکات جنگ طلبانه رهبران را- در صورتی که آنان خواهان جنگ باشند- بگیرد. لازم است که این هشدار صریح آویزه ی گوش باشد. ولی به رغم توهماتی که توده ها نسبت به رأی گیری همه گانی پیشنهاد شده دارند، حمایت آنان ازین رأی گیری نشانه ی سوءظن و عدم اطمینانی است که کارگران و کشاورزان نسبت به حکومت و کنگره ی بورژوائی نشان می دهند. بدون آن که بخواهیم ازین توهمات حمایت کرده یا آن ها را نادیده بگیریم، لازم می دانیم که از عدم اطمینان پیشرو استثمارشدگان نسبت به استثمارگران، با تمام قدرت حمایت کنیم. جنبش برای رأی گیری همه گانی، هر چقدر گسترده تر گردد، همان قدر زودتر، مسالمت جویان بورژوا از آن فاصله خواهند گرفت؛ خائنین کمینترن

^{۱۸}- در سال ۱۹۳۷ لوئیس لودلو Louis lodlow نماینده ی کنگره ی آمریکا با تقدیم لایحه ای خواستار الحاق متممی به قانون اساسی آمریکا شد که بر طبق آن دولت آمریکا برای اعلام جنگ به کشورهای دیگر می بایست به رأی گیری همه گانی متوسل گردد. این پیشنهاد در ژانویه ۱۹۳۸ از طرف کنگره ی آمریکا رد گردید. در حالی که هفته ی قبل از آن آمارگیری عمومی نشان داده بود که بیش از ۷۰ درصد مردم با آن موافق بودند.

حزب کارگران سوسیالیست Socialist Worker Party آمریکا از این پیشنهاد در رابطه با برنامه ی انتقالی استفاده کرد و با طرح شعار "بگذارید مردم در مورد جنگ رأی بدهند" به یک رشته عملیات تبلیغاتی تهییجی دست زد.

به همان اندازه رسواتر خواهند شد و به همان اندازه سوژن نسبت به امپریالیزم حدت و شدت بیشتری خواهد یافت.

ازین دیدگاه، لازم است که درخواست زیر پیش کشیده شود: تمام مردمان و زنان از سن هیجده ساله گی باید حق رأی داشته باشند. آنانی که قرار است فردا در راه مام میهن جان بسپارند، امروز باید حق رأی دادن داشته باشند. مبارزه علیه جنگ باید نخست از بسیج انقلابی جوانان آغاز شود.

باید به مسئله جنگ از تمام زوایا، از هر جایی که در هر لحظه در برابر توده های مردم قرار دارد، پرتو افکنده شود.

جنگ، به ویژه برای صنعت جنگ، اقدام تجاری بزرگی است. به همین دلیل آن "شصت فامیل"، میهن پرستان صف مقدم و محرکین اصلی جنگ هستند. کنترل صنایع جنگ به وسیله ی کارگران، نخستین قدم در مبارزه علیه "سازندگان" جنگ است.

در مقابل این شعار اصلاح طلبان که: برای سود نظامی مالیات تعیین کنید، ما این شعارها را قرار می دهیم: توقیف سود نظامی و سلب مالکیت از بازرگانان صنایع جنگی. در جایی که صنعت جنگ "ملی" شده باشد، مثلاً در فرانسه، شعار کنترل کارگری تمام قدرت خود را حفظ می کند. پرولتاریا به حکومت بورژوازی همان قدر بی اعتماد است که به فرد فرد سرمایه داران.

نه یک نفر و نه یک دینار برای حکومت بورژوائی!

نه برنامه ی تسلیحاتی، بلکه برنامه برای امور عام المنفعه!

استقلال کامل سازمان های کارگری از کنترل ارتش و پلیس!

یکبار، و برای همیشه، باید تعیین مقدرات مردم را از دست یک دارودسته‌ی حریص و بی رحم امپریالیست که پشت سر مردم توطئه می‌چیند، در بیاوریم. هم از این روست که خواستار برنامه‌ی ذیل هستیم.

ایجاد آموزشگاه‌های نظامی باید برای تربیت فرماندهان از میان رنجبران که به وسیله‌ی سازمان‌های کارگران برگزیده شده باشند؛

الغاء کامل سیاست بازی‌های مخفیانه. تمام پیمان‌ها و قراردادها باید در دسترس تمام کارگران و کشاورزان قرار گیرد؛

آموزش نظامی و تسلیح کارگران و کشاورزان باید در کنترل مستقیم کمیته‌های کارگران و کمیته‌های کشاورزان قرار گیرد؛

ایجاد قشون مردم*، به جای ارتش ثابت، قشونی که جزء لاینفک کارخانه‌ها، معادن، مزارع و غیره باشد.

جنگ امپریالیستی، ادامه و تشدید سیاست‌های چپاول‌گرانه‌ی بورژوازی است. مبارزه‌ی پرولتاریا علیه جنگ ادامه و تشدید مبارزه‌ی طبقاتی است. آغاز جنگ، وضع، و تا حدی وسایل مبارزه‌ی بین طبقات را تغییر می‌دهد، نه هدف و مسیر اصلی آن را.

بورژوازی امپریالیستی بر دنیا حاکم است. به همین دلیل جنگ قریب الوقوع، در سرشت اصلی اش، جنگی امپریالیستی خواهد بود. در نتیجه محتوای بنیادی سیاست پرولتاریای بین‌المللی عبارت خواهد بود از مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ آن. در این مبارزه اصل اساسی عبارت است از: "دشمن اصلی در کشور خود توست،" و یا "شکست حکومت (امپریالیستی) خود تو، شری کوچک تر است."

ولی تمام کشورهای دنیا کشورهای امپریالیستی نیستند. برعکس اکثر کشورهای دنیا قربانی امپریالیزم هستند. برخی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بدون تردید خواهند کوشید از جنگ برای دور افکندن یوغ بردگی سود جویند. جنگ آنان نه امپریالیستی، بلکه آزادی بخش خواهد بود. وظیفه ی پرولتاریای جهانی این خواهد بود که به کشورهای ستم زده، در جنگ آنان علیه ستم گران کمک کند. همان وظیفه شامل حال کمک به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و یا هر حکومت کارگری می شود که پیش از جنگ و یا در دوران جنگ به وجود آمده باشد. شکست هر حکومت امپریالیستی در مبارزه با دولت کارگری و یا با کشور مستعمره، شری کوچک تر است. لیکن کارگران کشورهای امپریالیستی نمی توانند از طریق حکومت خود به یک کشور ضدامپریالیستی کمک کنند، صرف نظر از این که روابط دیپلماتیک و نظامی بین آن دو کشور در هر لحظه ی مشخص چه وضعی داشته باشد. اگر حکومت ها اتحادی موقت، و به دلیل ماهیت این اتحاد، اتحادی غیرقابل اطمینان با هم بسته باشند، پرولتاریای کشور امپریالیستی به مخالفت طبقاتی با حکومت کشور خود ادامه داده و "متحد" غیرامپریالیستی را از طریق روش های خود کمک می کند؛ یعنی از طریق روش های مبارزه ی طبقاتی بین المللی (تهییج نه تنها علیه متحدان پیمان شکن، بلکه به نفع دولت کارگری در کشور مستعمره؛ تحریم و اعتصاب در یک مورد، و رد تحریم و رد اعتصاب در مورد دیگر، و قس علیهذا).

پرولتاریا در حمایت از کشور مستعمره و یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان جنگ، نه با حکومت بورژوائی کشور مستعمره و نه با بوروکراسی ترمیدوری اتحاد شوروی سوسیالیستی، کوچک ترین حس

یکپارچه گی نشان نمی دهد.^{۱۹} بلکه برعکس پرولتاریا استقلال کامل سیاسی خود را هم نسبت به این و هم نسبت بدان حفظ می کند. پرولتاریای انقلابی با دادن کمک در جنگی عادلانه و مترقی، حس همدردی کارگران مستعمرات و کارگران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به خود جلب می کند، اعتبار و نفوذ بین الملل چهارم را تحکیم می بخشد، و قدرت آن را برای کمک در سرنگون ساختن حکومت بورژوائی در کشورهای مستعمره و بوروکراسی ارتجاعی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی افزایش می دهد.

در آغاز جنگ، به ناچار، بخش های بین الملل چهارم، خود را جدا افتاده خواهند یافت؛ هر جنگی توده های ملی را غافل گیر می کند و در آنان کششی به سوی دستگاه حکومتی ایجاد می کند. انترناسیونالیست ها مجبور خواهند شد در خلاف جهت آب شنا بکنند. با وجود این، نابودی و فلاکت ناشی از جنگ جدید که در همان ماه های نخستین بر فجایع خونین سال های ۱۸-۱۹۱۴ به مراتب پیشی خواهند جست، به زودی ایجاد هوشیاری خواهد کرد. نارضائی توده ها و عصیان آنان زودآزود رشد خواهد کرد. بخش های بین الملل چهارم بر تارک موج انقلابی قرار خواهند گرفت. برنامه ی درخواست های انتقالی بدل به واقعیتی سوزان خواهد شد. مسأله ی کسب قدرت به وسیله ی پرولتاریا با تمام عظمت خود جلوه گر خواهد شد.

^{۱۹} - "ترمیدور" ماه نهم تقویمی بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه تدوین گردید. در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴ حکومت ژاکوبین های رادیکال به رهبری روبسپیر توسط یک جناح ارتجاعی انقلاب وژگون گشت. این آغاز چرخشی به راست بود که راه را برای به قدرت رسیدن ناپلئون بناپارت و انهدام جمهوری اول فرانسه باز کرد.

تروتسکی این اصطلاح را به عنوان تشبیهی تاریخی برای غصب قدرت توسط بوروکراسی استالینیستی محافظه کار در چارچوب مناسبات مالکیت ملی شده به کار برد. آخرین و کامل ترین برخورد او با این مسأله، مقاله ای ست به نام "دولت کارگری، ترمیدور و بناپارتیزم"، که در سال ۱۹۳۵ نوشته شد و در نوشته های لئون تروتسکی (۳۵-۱۹۳۴) یافت می شود.

سرمایه داری، پیش از آن که بشریت را فرتوت کند و یا آن را غرقه در خون گرداند، فضای جهان را از بخارهای زهرآگین نفرت ملی و نژادی می آکند. ضدسامی گرائی، اکنون یکی از بدخیم ترین تشنجات احتضار سرمایه داری است.

افشاء مصالحه ناپذیر ریشه های تعصب نژادی و تمام اشکال و رنگ های تکبر ملی و شوونیزم، به ویژه، ضدسامی گرائی، باید بخشی از کار روزانه ی بین الملل چهارم، و مهم ترین جزء مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ باشد. شعار اصلی ما به جای خود باقی است: کارگران جهان متحد شوید!

۱۳ - حکومت کارگران و کشاورزان

این فورمول، یعنی "حکومت کارگران و کشاورزان"، نخست در برنامه ی تهییج بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ ظاهر گردید و بعد از انقلاب اکتبر با قاطعیت پذیرفته شد. در مرحله ی نهائی، این فورمول چیزی نبود به جز وجه تسمیه ی متداول برای دیکتاتوری مستقر شده ی پرولتاریا. اهمیت این وجه تسمیه عمدتاً از این حقیقت ناشی می شود که در آن فکر اتحاد بین پرولتاریا و توده های روستائی، که قدرت روسیه ی شوروی بر آن متکی است، تأکید شده است.

موقعی که کمینترن جانشینان قلبی کوشید فورمول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و روستائیان" را که تاریخ چالش کرده بود، احیاً بکند، به فورمول "حکومت کارگران و روستائیان"، محتوائی کاملاً متفاوت و مطلقاً "دموکراتیک"، یعنی بورژوائی بخشید، و آن را در برابر دیکتاتوری پرولتاریا

قرار داد.^{۲۰} بلشویک- لنینیست ها با عزمی راسخ شعار "حکومت کارگران و روستائیان" را در معنای بورژوا-دموکراتیک آن رد کردند. آنان در همان زمان تأیید کردند، و هم اکنون نیز تأیید می کنند، که وقتی که حزب پرولتاریا حاضر نمی شود از محدوده ی بورژوا-دموکراتیک پا فراتر بگذارد، اتحاد آن با توده ی روستائی تنها بدّل به حمایت از سرمایه می شود؛ به همان گونه که در مورد منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در سال ۱۹۱۷، و در حزب کمونیست چین، در سال های ۲۷-۱۹۲۵، و هم اکنون در مورد جبهه ی مردم در اسپانیا، فرانسه و سایر کشورها مشاهده گردیده است و می شود.^{۲۱}

^{۲۰} - جانشینان قلبی Epigones پیروانی هستند که تعالیم رهبر خود را فاسد و تحریف می کنند. تروتسکی این اصطلاح را در مورد استالینیست ها که ادعا می کنند لنینیست هستند، به کار برد.

"دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و روستائیان"، شعار حکومتی بلشویک ها قبل از ۱۹۱۷ بود. این شعار لزوم اتحاد پرولتاریا و روستائیان و مبارزه علیه بورژوازی لیبرال را تأکید می کرد. لنین پس از ورود به روسیه در آوریل ۱۹۱۷ این شعار را با شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" که توده های روستائی را رهبری می کند جایگزین کرد. انقلاب اکتبر صحت این شعار را نشان داد. بعدها در دوران انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ چین و سپس یک سلسله کشورهای عقب افتاده ی دیگر استالینیست ها از شعار "دیکتاتوری دموکراتیک" برای توجیه سازش با بورژوازی لیبرال استفاده کرده، آن را در مقابل شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" قرار دادند.

^{۲۱} - منشویک ها Mensheviks به معنی "اقلیت ها" نام جناحی از حزب سوسیال دموکراسی روسیه شد که در سال ۱۹۰۳ به رهبری مارتف از جناح دیگر این حزب تحت رهبری لنین که نام بلشویک ها (اکثریت ها) را گرفت انشعاب کرد. منشویک ها تدریجاً به حزبی اصلاح طلب بدل شدند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، منشویک ها با بورژوازی لیبرال ائتلاف کردند و سپس بر ضدانقلاب اکتبر به مبارزه پرداختند.

سوسیال رولوسیونرها Social Revolutionaries - حزب سوسیال رولوسیونر در سال ۱۹۰۰ در روسیه تأسیس شد، و در سال های ۲-۱۹۰۱ به صورت بیان سیاسی کلیه ی روندهای نارودنیک Narodnik (خلقی) گذشته درآمد. این حزب قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بیشترین نفوذ را در میان روستائیان داشت و جناح راست آن توسط کرنسکی Kerensky رهبری می شد. سوسیال رولوسیونرها چپی، بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر در یک حکومت ائتلافی با بلشویک ها شرکت کردند، ولی به سرعت از طرف "چپ" به مخالفت پرداخته، به سازماندهی عملیات ضدانقلابی دست زدند.

حزب کمونیست چین - در انقلاب دوم چین (۲۷-۱۹۲۵)، رهبری استالین-بوخارین در کمینترن به حزب کمونیست چین فرمان داد تا از هرگونه بسیج مستقل طبقه ی کارگر و یا

از آوریل تا سپتامبر ۱۹۱۷ بلشویک ها خواستار آن شدند که سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها از بورژوازی لیبرال بریده، قدرت را به دست خود بگیرند. حزب بلشویک به قید این شرط به منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، که نمایندگان خرده بورژوازی کارگران و روستائیان بودند، قول داد که بدانان در برابر بورژوازی کمک انقلابی بکند؛ لیکن وارد شدن در صفوف حکومت منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، و یا قبول مسئولیت سیاسی برای آن حکومت را یکسره رد کرد. اگر منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها عملاً با کادت ها (لیبرال ها) و امپریالیزم خارجی قطع رابطه کرده بودند، در این صورت "حکومت کارگران و روستائیان" ای که به وسیله ی آنان به وجود آمده بود، فقط می توانست استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را تعجیل و تسهیل نماید.^{۲۲} لیکن، دقیقاً به همین دلیل بود که رهبری دموکراسی خرده بورژوائی، با تمام نیروی ممکن، در مقابل استقرار حکومت خود مقاومت ورزید. تجربه ی روسیه نشان داد و تجربه ی اسپانیا و فرانسه بار دیگر تأیید می کند، که حتی در شرایط بسیار مساعد، احزاب دموکراسی خرده بورژوائی (سوسیال رولوسیونرها، سوسیال دموکرات ها،

روستائیان دست بکشد و با باقی ماندن در حزب لیبرال- بورژوائی کومین تانگ فعالیت های خود را صرف به قدرت رساندن این حزب کند. در نتیجه ی این سیاست، مبارزات کارگران و روستائیان در مجرای خواست های بورژوائی لیبرال محبوس گشت تا در اولین فرصت توسط آن خرد گردد.

در سال ۱۹۲۶ کومین تانگ به عنوان یک " حزب طرف دار " به عضویت کمینترن پذیرفته شد.

در آوریل ۱۹۲۷، چیان کایشک، در رأس کومین تانگ، با کودتائی بر علیه حزب کمونیست در شانگهای، هزاران کارگر و روستائی انقلابی را کشت و سازمان هایشان را منهدم ساخت.

^{۲۲} - کادت ها cadets - حزب دموکراتیک مشروطه خواه روسیه، حزب بورژوائی طرف دار پروپا قرص مشروطه ی سلطنتی و لیبرالیزم میانه رو بود، که توسط میلیوکوف miliukov رهبری می شد. این حزب به مدتی کوتاه بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در حکومت موقت سرمایه داری نقشی غالب بازی کرد.

استالینیست ها، آنارشویست ها) قادر نیستند حکومتی از کارگران و روستائیان، یعنی حکومتی مستقل از بورژوازی به وجود بیاورند.

با وجود این، درخواست بلشویک ها خطاب به منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها که عبارت بود از: "از بورژوازی بپرید، قدرت را به دست خود بگیرید!"، برای توده های مردم ارزش تعلیماتی بزرگی داشت. بی میلی سرسختانه ی منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها برای کسب قدرت که به صورتی پُرحادثه در روزهای ژوئیه افشاء شده بود، با قاطعیت آنان را در مقابل اذهان توده ها محکوم کرد و راه را برای پیروزی بلشویک ها هموار ساخت.^{۲۳}

وظیفه ی مرکزی بین الملل چهارم عبارت است از آزاد کردن پرولتاریا از قید رهبری کهن، رهبری ای که محافظه کاری آن با فوران های فاجعه انگیز سرمایه داری در حال تلاشی تناقض کامل دارد و مانع اصلی پیش رفت تاریخی است. اتهام عمده ای که بین الملل چهارم علیه سازمان های سنتی پرولتاریا وارد می کند، این حقیقت است، که آنان نمی خواهند خود را از جسد سیاسی نیمه جان بورژوازی جدا بکنند. در تحت این شرایط، درخواست "از بورژوازی بپرید، قدرت را به دست بگیرید!" که مرتباً خطاب به رهبری کهن گفته می شود، سلاح فوق العاده مهمی است برای افشاء سرشت خیانت گر احزاب و سازمان های بین الملل دوم و سوم و بین الملل

^{۲۳} - "روزهای ژوئیه" سال ۱۹۱۷، دورانی مملو از هیجان و بی صبری در میان کارگران و سربازان روسیه بود. در این روزها، کارگران و سربازان، برای گرفتن قدرت از حکومت موقت که توسط منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها حمایت می شد، به تظاهرات بسیاری دست زدند.

آمستردام.^{۲۴} بدین ترتیب، شعار "حکومت کارگران و کشاورزان" برای ما فقط با مفهومی قابل قبول است که در سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویک ها بود، یعنی به عنوان یک شعار ضدبورژوازی و ضد سرمایه داری؛ ولی هرگز نه در آن معنی "دموکراتیک" اش، که بعدها جانشینان قلابی بدان دادند و آن را از صورت پلی به سوی انقلاب سوسیالیستی بدل به مانع اصلی در راه حرکت آن ساختند.

ما از تمام احزاب و سازمان هائی که خود را متکی بر کارگران و روستائیان می سازند و به نام آنان سخن می گویند، می خواهیم، که از نظر سیاسی با بورژوازی ببرند و در جاده ی مبارزه برای ایجاد حکومت کارگران و کشاورزان گام بردارند. در این جاده، ما بدانان در برابر ارتجاع سرمایه داری، وعده ی حمایت کامل می دهیم. در عین حال، ما در اطراف آن درخواست های انتقالی، که به عقیده ی ما باید برنامه ی "حکومت کارگران و کشاورزان" را تشکیل دهد، به نحوی خسته گی ناپذیر به تهییج می پردازیم.

آیا ایجاد چنین حکومتی به وسیله ی سازمان های سنتی کارگران عملی است؟ همان طور که گفته شد، تجربه ی گذشته نشان می دهد که، دست کم، احتمال چنین عملی بسیار کم است. لیکن نمی توان این امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد که تحت شرایط کاملاً استثنائی (از نوع جنگ، شکست، ورشکسته گی مالی، فشار انقلابی توده ای، و غیره)، احزاب خرده بورژوا، منجمله استالینیست ها در راه بریدن از بورژوازی، از آن چه خود می خواهند، پا را فراتر بگذارند. به هر طریق در یک چیز نمی توان تردید کرد: حتی اگر

^{۲۴} - بین الملل آمستردام Amsterdam International نامی بود که به فدراسیون بین المللی اتحادیه ی کارگری اطلاق می شد. این سازمان در ژوئیه ۱۹۱۹ تجدید حیات یافته بود و مرکزش در آمستردام بود. این سازمان تحت تسلط سوسیال دموکرات ها قرار داشت.

این حالت بسیار غیرمحتمل، در جانی و در زمانی واقعیت یابد و "حکومت کارگران و کشاورزان" به معنایی که در بالا بدان اشاره شد، به راستی ایجاد گردد، این حکومت، در راه دیکتاتوری واقعی پرولتاریا فقط به منزله ی واقعه ی کوتاهی خواهد بود.

لیکن، نیازی بدست زدن به حدس و قیاس نیست. تهییج در محور شعار حکومت کارگران- کشاورزان، در تمام شرایط ارزش تعلیماتی فوق العاده دارد. و این تصادفی نیست. این شعار تعمیم یافته، کاملاً در مسیر رشد سیاسی عصر ما حرکت می کند (ورشکسته گی و تلاشی احزاب بورژوایی کهن، سقوط دموکراسی، رشد فاشیزم، و کشش روزافزون کارگران به سوی سیاستی فعال تر و مبارزه جویانه تر). به همین دلیل هر کدام از درخواست های انتقالی باید بدون استثناء به همان نتیجه ی سیاسی منجر شود: نیاز کارگران به بریدن از تمام احزاب سنتی بورژوازی، به منظور استقرار قدرت خود، به اتفاق کشاورزان.

محال است که از پیش مراحل مشخص بسیج انقلابی توده ها را تعیین کنیم. بخش های بین الملل چهارم باید در هر مرحله ی جدید با دیدی انتقادی جهت خود را تعیین کنند و شعارهایی را پیش بکشند که به کوشش کارگران در راه نیل به سیاست های مستقل کمک کرده، سرشت طبقاتی این سیاست ها را عمیق تر نمایند، اوهام اصلاح طلبانه و مسالمت جویانه را از بین ببرند، رابطه ی پیشتاز با توده ها را تقویت کنند، و راه را برای تسخیر انقلابی قدرت، هموار گردانند.

۱۴ - شوراها

همان طور که گفته شد، کمیته های کارخانه عناصر قدرت دوگانه در داخل کارخانه هستند. در نتیجه، موجودیت آنان فقط در شرایطی امکان پذیر است که فشار توده ها روزافزون باشد. این نکته در مورد اجتماعات توده ای خاص در راه مبارزه علیه جنگ، کمیته های تعیین قیمت ها، و ایجاد تمام مراکز جدید نهضت، صادق است؛ مراکزی که پیدایش آن ها گواه این حقیقت است که مبارزه ی طبقاتی از حدود سازمان های سنتی پرولتاریا پا فراتر گذاشته است.

با وجود این، همین ارگان ها و مراکز جدید، به زودی به کمبود یکپارچه گی، و عدم کفایت خود پی خواهند برد. هیچ کدام از درخواست های انتقالی را نمی توان تحت شرایطی که در آن رژیم بورژوائی ابقاء بشود، کاملاً جامعه ی تحقق پوشاند. در ضمن، عمیق شدن بحران اجتماعی، نه تنها رنج های توده ها را افزایش خواهد داد، بلکه بر بی شکیبی، پافشاری و فشار آنان نیز خواهد افزود. اقشار جدید ستم زده، یکی پس از دیگری، سربلند خواهند کرد و درخواست های خود را پیش خواهند کشید. میلیون ها "مردمان کوچک" رنج زده، که رهبران اصلاح طلب کوچک ترین اعتنایی بدانان نکرده بودند، با ابرام تمام درهای سازمان های کارگران را خواهند کوبید. بیکاران به نهضت خواهند پیوست. کارگران کشاورزی به کشاورزان فلاکت زده و نیمه ورشکسته، ستم زدگان شهرها، زنان کارگر، زنان خانه دار، اقشار پرولتاریائی شده روشن فکران- همه و همه به دنبال وحدت و رهبری خواهند گشت.

چگونه می توان درخواست های مختلف و اشکال گوناگون مبارزه را، حتی در محدوده ی یک شهر، با یکدیگر هم آهنگ ساخت؟ تاریخ، پیش از این، این پرسش را پاسخ گفته است: از طریق شوراها. این شوراها نمایندگان تمام گروه های رزمنده را متحد خواهند کرد. تا کنون هنوز کسی شکل سازمانی دیگری برای انجام این منظور پیشنهاد نکرده است؛ در واقع تقریباً غیرممکن است که شکل بهتری به ذهن آدم برسد. شوراها محدود به یک برنامه از پیش طرح شده حزبی نیستند. آنان درهای خود را به روی همه ی استشارشدگان باز می گذارند. از این درها، نمایندگان همه ی اقشاری که به مسیر کلی مبارزه کشانده شده اند، عبور می کنند. سازمان که دوشادوش نهضت گسترش می یابد، به کرات در شکم آن تجدید حیات می کند. تمام گرایش های سیاسی پرولتاریا می توانند، بر اساس گسترده ترین حد دموکراسی، برای احراز رهبری شوراها مبارزه کنند. هم از این روست که شعار شوراها بر تارک برنامه ی درخواست های انتقالی می درخشد.

شوراها فقط موقعی می توانند به وجود بیایند که نهضت توده ای آشکارا گام در مرحله ی انقلابی گذاشته باشد. شوراها، از همان آغاز ظهور خود، به عنوان محوری که در اطراف آن میلیون ها نفر از رنجبران برای مبارزه با استثمارگران خود اتحاد کرده اند، تبدیل به رقبا و حریفان مقامات محلی و بعد حکومت مرکزی می شوند. اگر کمیته های کارخانه در کارخانه قدرتی دوگانه ایجاد می کند، شوراها یک دوران قدرت دوگانه را در کشور می گشایند.

قدرت دوگانه به نوبه ی خود نقطه ی عطف دوران انتقالی است. دو رژیم، یکی بورژوازی و دیگری پرولتاریانی، به طرزی آشتی ناپذیر، مخالف یکدیگر

هستند. جدال بین آنان اجتناب ناپذیر است. سرنوشت جامعه بسته گی به نتیجه ی این جدال دارد. اگر انقلاب شکست بخورد، دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی به دنبال آن سر در می آورد. اگر انقلاب پیروز شود، قدرت شوراها، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و تجدید بنای سوسیالیستی جامعه به وجود می آید.

۱۵ - کشورهای عقب افتاده و برنامه ی درخواست های انتقالی

کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ماهیتاً کشورهای عقب مانده هستند. ولی کشورهای عقب مانده بخشی از دنیایی را تشکیل می دهند که امپریالیزم بر آن حاکم است. به همین دلیل، رشد آنان دارای صبغه ای * مرکب است: ابتدائی ترین اشکال اقتصادی با آخرین کلام در تکنیک و فرهنگ سرمایه داری درآمیخته است. وصف کوشش های سیاسی پرولتاریای کشورهای عقب مانده هم، به همین منوال است: مبارزه برای ابتدائی ترین کامیابی های مربوط به استقلال ملی و دموکراسی بورژوائی، با مبارزه ی سوسیالیستی علیه امپریالیزم جهانی توأم است. شعارهای دموکراتیک، درخواست های انتقالی و مسائل انقلاب سوسیالیستی در این مبارزه به اعصار جداگانه تاریخی تقسیم نشده اند، بلکه مستقیماً از یکدیگر ناشی می شوند. پرولتاریای چین هنوز درست و حسابی به تشکیل سندیکاهای کارگری نپرداخته بود که مجبور به تدارک برای شوراها شد. از این نظر، برنامه ی

Character - *

کنونی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، دست کم در کشورهایی که پرولتاریا قادر به اجرای سیاستی مستقل شده است، می تواند کاملاً به کار بسته شود.

وظیفه ی مرکزی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره انقلاب ارضی، یعنی تصفیه ی میراث های فئودالی، و حصول استقلال ملی، یعنی سرنگون کردن یوغ امپریالیستی است. هر دو وظیفه از نزدیک به یکدیگر پیوسته اند.

دست رد زدن به سینه ی برنامه ی دموکراتیک، صرفاً، غیرممکن است؛ لازم است که توده ها در طول مبارزه ی خود از خلال آن برنامه عبور کرده، آن را پشت سر بگذارند. شعار مجلس ملی، (یا مجلس مؤسسان) برای کشورهایی چون چین و هند به قدرت کامل خود باقی است. این شعار باید به طرز جدائی ناپذیر با مسأله ی آزادی ملی و اصلاحات ارضی پیوند داده شود. کارگران به عنوان قدم اولیه باید مجهز به این برنامه ی دموکراتیک باشند. تنها آنان خواهند توانست کشاورزان را به سوی خود طلبیده، آنان را متحد گردانند. بر اساس برنامه ی دموکراتیک انقلابی، لازم است که کارگران رویاروی بورژوازی "ملی" قرار داده شوند. آنگاه در مرحله ی خاصی در بسیج توده ها، تحت لوای شعارهای دموکراسی انقلابی، شوراها می توانند به وجود آیند، و باید هم به وجود آیند. نقش تاریخی شوراها در هر دوره ی معین، به ویژه رابطه ی آنان با مجلس ملی، به وسیله ی سطح سیاسی پرولتاریا، پیوند آنان با روستائیان، و صبغه ی سیاست های حزب پرولتاریائی تعیین خواهد شد. شوراها باید دیر یا زود دموکراسی بورژوازی را سرنگون کنند. تنها آنان می توانند انقلاب دموکراتیک را به نتیجه رسانده، نیز عصر انقلاب سوسیالیستی را مفتوح گردانند.

وزنه‌ی نسبی هر کدام از درخواست‌های دموکراتیک و انقلابی در مبارزه‌ی پرولتاریا، علانق متقابل و ترتیب ارانه آنان را، ویژگی‌ها و شرایط خاص هر کدام از کشورهای عقب‌افتاده، و به اندازه‌ی معتابهی، درجه‌ی عقب‌افتادگی آنان تعیین می‌کند. با وجود این، روند کلی رشد انقلابی در سراسر کشورهای عقب‌افتاده را می‌توان با فورمول انقلاب مداوم، به معنایی که سه انقلاب روسیه (۱۹۰۵، فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷) با قاطعیت بدان داده اند، تعیین کرد.^{۲۵}

نمونه‌ای کلاسیک از چگونه‌گی امکان‌ناپودی انقلابی نیرومند و امیدبخش را کمینترن در اختیار کشورهای عقب‌افتاده گذاشته است. در گیرودار خیزش

^{۲۵} - انقلاب مداوم این تئوری را تروتسکی برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ در رابطه با انقلاب روسیه و برمیانی تجربه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ عنوان نمود. بر طبق این تئوری در کشورهایی که رشدشان نسبت به کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی غرب عقب‌افتاده است، حل مسائل حاد دموکراتیک جامعه، مسأله‌ی استقلال ملی، مسأله‌ی ارضی، و غیره- دیگر از طریق انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک ممکن نیست. در عصر امپریالیزم بورژوازی کشورهای عقب‌افتاده دیگر نمی‌توانند همان نقشی را بازی کنند که بورژوازی در غرب در جریان انقلاب‌های بورژوازی ایفا کرد. بورژوازی کشورهای عقب‌افتاده در جریان مبارزات مردم برای رهایی ملی و حصول دموکراسی نه تنها نیروئی انقلابی نیستند، بلکه به صورت ترمزی برای مهار این مبارزات و سرکوبی غائی آن عمل می‌کنند. تنها طبقه‌ای که قادر به حل مسائل دموکراتیک در این کشورهاست طبقه‌ی کارگر است. بر طبق این تئوری طبقه‌ی کارگر با کسب قدرت در رأس روستائیان زمین‌ه را برای حل اساسی و واقعی مسائل دموکراتیک مهیا می‌کند. از این جهت است که انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در این کشورها با یکدیگر ترکیب می‌شوند و حل مسائل اساسی دموکراتیک جامعه تنها به روش انقلاب پرولتری ممکن می‌گردد.

جنبه‌ی دوم این تئوری این است که پس از آغاز انقلاب سوسیالیستی تمامی مناسبات اجتماعی برای مدتی دراز دست‌خوش تغییر و تحول دائمی می‌شوند.

جنبه‌ی سوم که مستقیماً از دو جنبه‌ی فوق‌نهیجه می‌شود حاکی از تداوم در پروسه‌ی انقلاب جهانی است و بر طبق آن، گرچه انقلاب سوسیالیستی در زمینه‌ی ملی آغاز می‌شود، لیکن نمی‌تواند در این زمینه تکمیل گردد. و بدین ترتیب انقلاب ملی فقط حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی است. پس از تجربه‌ی انقلاب ناکام ۲۷- ۱۹۲۵ در چین تروتسکی تئوری انقلاب مداوم را که صحت آن از طریق انقلاب روسیه ثابت شده بود به تمامی کشورهای عقب‌افتاده تعمیم داد. برای اطلاع بیشتر به کتاب انقلاب مداوم نوشته‌ی نئون تروتسکی چاپ انتشارات فانوس مراجعه کنید.

طوفانی و توده ای چین در سال های ۲۷-۱۹۲۵، کمینترن شعار مجلس ملی را پیش نکشید، و در عین حال ایجاد شوراها را ممنوع کرد. (طبق نقشه ی استالین قرار بود که حزب بورژوائی کومین تانگ هم، جای مجلس ملی را بگیرد و هم جای شوراها را). پس از آن که توده ها به وسیله ی کومینگ تانگ تارومار شدند، کمینترن کاریکاتوری از یک شورا را در کانتون تشکیل داد. متعاقب سرنگون شدن اجتناب ناپذیر قیام کانتون، کمینترن راه جنگ چریکی و شوراهای روستایی را در پیش گرفت، در حالی که پرولتاریای صنعتی در عدم انفعال کامل به سر می برد. کمینترن که با چنین بن بستی روبرو شده بود، از جنگ بین چین و ژاپن استفاده کرد تا "چین شوروی" را با یک تکه قلم تصفیه کند؛ و نه تنها "ارتش سرخ" روستایی بلکه حزب به اصطلاح "کمونیست" را نیز تابع همان کومین تانگ، یعنی بورژوازی، ساخت.

کمینترن که به خاطر دوستی با برده داران "دموکرات" به انقلاب جهانی پرولتاریائی خیانت کرده بود، نمی توانست در همان زمان به مبارزه ی توده های استثمارزده برای آزادی، خیانت نکند، و آن هم در واقع حتی با موذی گری ای بیش از آن چه بین الملل دوم پیش از کمینترن از خود نشان داده بود. یکی از وظائف جبهه ی مردم و سیاست "دفاع ملی" عبارت است از تبدیل کردن میلیون ها نفر از سکنه مستعمرات به پوشال توپ امپریالیزم "دموکراتیک". پرچمی که بر آن مبارزه برای آزادی مردمان مستعمره، یعنی بیش از نیمی از مردم جهان، با حروف درخشان متجلی شده است، اینک قطعاً در ید کفایت بین الملل چهارم افتاده است.

۱۶ - برنامه ی درخواست های انتقالی در کشورهای فاشیستی

از زمانی که استراتژی پردازان کمینترن اعلام کردند که پیروزی هیتلر تنها قدمی است به سوی پیروزی تلمان، تا به امروز، خیلی چیزها عوض شده است.^{۲۶} اکنون بیش از پنج سال است که تلمان در زندان هیتلر به سر می برد. بیش از شانزده سال است که موسولینی ایتالیا را زنجیری فاشیزم کرده است.^{۲۷} در طول این مدت احزاب بین الملل های دوم و سوم نه تنها قادر به هدایت نهضتی توده ای نشده اند، بلکه حتی نتوانسته اند یک سازمان جدی غیرقانونی به وجود آورند، سازمانی که حتی تا حدی قابل مقایسه با احزاب انقلابی روسیه در دوران تراریزم باشد.

اشاره به قدرت ایدئولوژی فاشیستی هیچ گونه دلیلی برای توضیح این شکست ها فراهم نمی کند. (در اصل، موسولینی هرگز هیچ نوع ایدئولوژی ارائه نداد). "ایدئولوژی" هیتلر هرگز به طور جدی در کارگران نگرفت. آن اقشار از مردم که زمانی سرمست فاشیزم بودند، یعنی عمدتاً طبقات متوسط، به حد کافی وقت آن را داشته اند که مستی از سرشان بپرد. این حقیقت که اپوزیسیون تا حدی محسوس، محدود به محافل کلیسای پروتستان و کاتولیک

^{۲۶} - ارنست تلمان Ernst Thaelmann رهبر حزب کمونیست آلمان بود که سیاست فاجعه آور کرملین را از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳ در آلمان طابق النعل اجرا کرد. در نتیجه ی این سیاست کمونیست ها از بسیج کارگران آلمان در جبهه ای واحد بر علیه نازی ها که در حال پیشروی بودند خودداری کردند و این به پیروزی هیتلر در سال ۱۹۳۳ انجامید. تلمان در سال ۱۹۳۳ توسط نازی ها دست گیر شد و در اردوگاه زندانیان جان سپرد.

^{۲۷} - بنیتو موسولینی Benito Mosolini، بانی فاشیزم در ایتالیا، حیات سیاسی خود را به عنوان یک سوسیالیست چپ آغاز کرد و در طول جنگ جهانی اول به یک شوونیست بدل گردید. موسولینی در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ به کمک اربابان سرمایه به قدرت رسید. او در ۱۹۴۵ در حال فرار کشته شد.

است، از طریق قدرت نظریه های نیمه هذیانی و نیمه شیادانه ی مربوط به "نژاد" و "خون" قابل توضیح نیست، بلکه از طریق سقوط وحشت ناک ایدئولوژی های دموکراسی، سوسیال دموکراسی، و کمینترن قابل توضیح است.

پس از قتل عام کمون پاریس، سیطره ی ارتجاع ظلمانی به مدتی قریب به هشت سال ادامه یافت. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز، توده های زحمتکش تقریباً به همان مدت زمان در رخوت به سر بردند.^{۲۸} ولی در هر دو مورد، این پدیده ای بود تنها ناشی از شکست جسمانی، که رابطه ی نیروها بوجودش آورده بود. به علاوه در روسیه این پدیده مربوط به پرولتاریائی تقریباً نوپا بود. جناح بلشویک در آن زمان حتی سومین سالگرد تولد خود را جشن نگرفته بود. در آلمان، جایی که در آن رهبری برعهده ی احزاب نیرومند، یکی هفتاد ساله، و دیگری تقریباً پانزده ساله بود، اوضاع کاملاً فرق می کند. این احزاب هر دو، با میلیون ها رأی دهنده در پشت سرشان، پیش از زورآزمایی از نظر اخلاقی فلج بودند و بدون نبرد تسلیم شدند. تاریخ فاجعه ای مشابه را به یاد ندارد. پرولتاریای آلمان را دشمن در جنگ، تارومار نکرد. جبن، پستی، و بدعهدی احزاب خود پرولتاریا آن را پایمال کرد. مایه ی چندان شگفتی نیست که این پرولتاریا ایمان خود را به هر آن چه که عادتاً بدان به مدت قریب سه نسل اعتقاد داشت، از دست هشته باشد. پیروزی هیتلر به نوبه ی خود موقعیت موسولینی را مستحکم تر کرد.

^{۲۸} - کمون پاریس اولین نمونه ی حکومت کارگری بود که از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۲۸ مه همان سال، به مدت ۷۲ روز، بر سر قدرت بود و سپس طی جنگ های متعدد خونین سقوط کرد.

بی ثمر ماندن پُر درنگ کار انقلابی در اسپانیا و آلمان چیزی جز پاداش سیاست های جنایت بار سوسیال دموکراسی و کمینترن نیست. کار غیرقانونی نه تنها به همدردی توده ها، بلکه به شور و شوق آگاهانه ی اقشار پیشرفته ی آن نیاز دارد و مگر امکان آن هست که به سازمان های ورشکسته ی تاریخی شور و شوق نشان داد؟ اکثریت آنانی که به عنوان رهبران مهاجر قد علم می کنند، یا آدم هائی هستند تا مغز استخوان نومید، یا مأمور کرمین و «گ. پ. او»، و یا این که وزرای سابق سوسیال دموکراتی هستند، دل خوش کرده به این که کارگران به وسیله ی نوعی معجزه آنان را بر سر مناصب از دست رفته شان باز خواهند گرداند.^{۲۹} آیا امکان آن هست که آدم حتی برای لحظه ای این آقایان محترم را در نقش رهبران آینده ی انقلاب "ضدفاشیستی" مجسم کند؟

و حوادث صحنه ی جهانی - خرد و داغون شدن کارگران اتریش، شکست انقلاب اسپانیا، انحطاط دولت شوروی - قادر نیست که به خیزش انقلابی در ایتالیا و آلمان کمک کند. از آن جا که کارگران آلمان و ایتالیا برای کسب اطلاعات سیاسی، بیشتر بر رادیو متکی هستند، با اطمینان خاطر می توان گفت که ایستگاه رادیو مسکو که دروغ های ترمیدوری را به سفاهت و گستاخی در می آمیزد در نوید ساختن کارگران کشورهای توتالیتیر قوی ترین

^{۲۹} - «گ. پ. او» GPU سازمان پلیس مخفی شوروی است که در مواقع مختلف به نام های چکا Cheka، NEVD، MVD، KGB، معروف بوده است. این سازمان علاوه بر فعالیت در داخل شوروی، به مأموریت هائی از قبیل قصد جان و دزدیدن مخالفین استالین و استالینیزم در سایر کشورها دست می زد.

عامل به شمار می آید. از این نقطه نظر نیز، مثل سایر جنبه ها، استالین فقط به عنوان دستیار گوبلز عمل می کند.^{۳۰}

در عین حال تخصصات طبقاتی که منجر به پیروزی فاشیسم شد، از آن جا که در زمان سلطه ی فاشیسم نیز جریان دارد، به تدریج فاشیسم را به خطر می اندازد. توده ها بیش از پیش ناراضی هستند. صدها و هزاران نفر از کارگران از خود گذشته، به رغم همه چیز، به کار انقلابی زیرزمینی خود ادامه می دهند. نسلی جدید که مستقیماً شکست سنت های قدیمی و امیدهای بلند را تجربه نکرده، به پا خواسته است. تدارک ذره به ذره ی انقلاب پرولتاریائی، ناگزیر، زیر سنگ قبر سنگین توتالیتیر به جریان خود ادامه می دهد. لیکن برای آن که نیروی پنهان به صورت قیام آشکارا زبانه بکشد، لازم است که پیشتاز پرولتاریا چشم اندازهای جدید، برنامه ی جدید، و پرچمی عاری از شانبه ننگ پیدا کند.

مانع اصلی در همین جا نهفته است. انتخاب برنامه ی جدید برای کارگران کشورهای فاشیستی فوق العاده دشوار است. برنامه را تجربه تأیید می کند. و این دقیقاً تجربه در نهضت های توده ای است که در کشورهای استبداد توتالیتیری کم یافت می شود. احتمال بسیار هست که موفقیت اصیل پرولتاریائی در یکی از کشورهای "دموکراتیک" برای محرک واقع شدن در راه نهضت انقلابی در حوزه ی فاشیستی لازم باشد. چنین نتیجه ای از طریق فاجعه ای مالی یا نظامی نیز امکان پذیر است. در حال حاضر این یک ضرورت حتمی است که کار عمدتاً تبلیغاتی و مقدماتی که فقط در آینده نتایج بزرگی به بار

^{۳۰} - ژوزف بل گوبلز Joseph Paul Goebbels مؤسس و سردبیر روزنامه در آنگریف Der Angriff نازی ها بود. او بعد از پیروزی نازی ها در سال ۱۹۳۳ وزیر تبلیغات نازی ها شد.

خواهد آورد، صورت بگیرد. یک چیز را حتی در این لحظه می توان با ایمان گفت: موج انقلابی در کشورهای فاشیست، یک بار که سر برکشید، فوراً، بدل به حرکتی عظیم خواهد شد، و تحت هیچ شرایطی به تجربه ی احیای نوعی جسد ویمار اکتفا نخواهد کرد.^{۳۱}

از این لحظه به بعد است که یک جدائی مسالمت ناپذیر بین، بین الملل چهارم و احزاب قدیمی که پس از ورشکسته گی هنوز به زندگی خود ادامه می دهند، آغاز می شود. جبهه ی مردم مهاجر بدخیم ترین و بدعهدترین نوع ممکن است عظیم های مردم است. در اصل، این جبهه ی مردم نمایانگر آرزوی است عظیم، برای ائتلاف با یک بورژوازی لیبرال خیالی. اگر این جبهه با موفقیت روبرو شده بود، فقط راه را برای سلسله شکست های جدید از نوع اسپانیائی اش، برای پرولتاریا فراهم می کرد. به همین دلیل افساء بی رحمانه ی نظریه و عمل جبهه ی مردم نخستین شرط مبارزه انقلابی علیه فاشیزم است.

البته این به معنای آن نیست که بین الملل چهارم شعارهای دموکراتیک را به عنوان وسیله ی بسیج توده ها علیه فاشیزم رد می کند. بلکه برعکس، چنین شعارهایی در بعضی مواقع می توانند نقش مهمی بازی کنند. لیکن فورمول های دموکراسی (آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل اتحادیه، و غیره) از نظر ما در نهضت مستقل کارگری فقط شعارهایی اتفاقی یا گذرا هستند، و نه حلقه ی داری دموکراتیک که به وسیله ی مأموران بورژوازی (اسپانیا!) به دور گردن پرولتاریا انداخته شده باشد. همین که نهضت صبغه ای توده ای به

^{۳۱} - ویمار Weimar شهر کوچکی بود که در آن اولین حکومت جمهوری آلمان در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید. این جمهوری تا به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ دوام داشت.

خود گرفت، شعارهای دموکراتیک با شعارهای انتقالی ممزوج خواهد شد. می توان تصور کرد که پیش از آن که تک حرفه بازان سیاسی سابق از کنار دفتر دستک خود به طرف تشکیل اتحادیه های کارگری خیز بردارند، کمیته های کارخانه تشکیل خواهد شد. و نیز پیش از آن که مجلس مؤسسان جدید در ویمار تشکیل شود، شوراها سراسر آلمان را فرا خواهند گرفت. این در مورد ایتالیا و بقیه ی کشورهای توتالیتار و نیمه توتالیتار نیز صادق است. فاشیزم این کشورها را در سببیت سیاسی غرقه کرد. لیکن ساخت اجتماعی آنان را تغییر نداد. فاشیزم وسیله ای است در دست سرمایه ی مالی، و نه مالکان فنودال. یک برنامه ی انقلابی باید خود را براساس دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی، که در مورد کشورهای فاشیست نیز لازمه ای حتمی است، مبتنی سازد، و نه براساس روان شناسی ورشکسته گان وحشت زده. بین الملل چهارم با انزجار تمام دست رد می زند بر سینه ی این بالماسکه ی سیاسی که استالینیست ها، این قهرمانان سابق "دوره ی سوم" را مجبور کرد که به ترتیب در نقاب کاتولیک ها، پروتستان ها، یهودیان، ناسیونالیست های آلمانی، و لیبرال ها ظاهر شوند- تنها برای آن که چهره ی خود را پنهان نگه دارند.^{۳۲} بین الملل چهارم همیشه و در همه جا در زیر پرچم خود ظاهر

^{۳۲} - "دوره ی سوم" مطابق فرمولی که در سال ۱۹۲۸ توسط استالینیست ها اعلام گردید، آخرین دوره ی عمر سرمایه داری بود- دورانی که سرمایه داری بی درنگ سقوط می کرد و جای خود را به شوراها می داد. به این خاطر سیاست های ماوراء چپی، ماجراجویی، سیاست فرقه گرایی، تشکیل اتحادیه های "سرخ"، و مخالفت با سیاست جبهه ی واحد تاکتیک های کمینترن را در طول شش سال بعد تشکیل داد. در سال ۱۹۳۴ سیاست "دوره ی سوم" کنار گذارده شد و به جای آن سیاست جبهه ی ائتلافی اتخاذ گردید (۳۹-۱۹۳۵) ولی این دوره دیگر شماره گذاری نشد. طبق فرمول استالینیست ها، "دوره ی اول" (۲۴-۱۹۱۷) دوران بحران سرمایه داری و طغیان انقلابی، و "دوره ی دوم" (۲۸-۱۹۲۵) دوران ثبات سرمایه داری بود. این طبقه بندی غیر علمی به عنوان سرپوشی برای توجیه زیگزاگ های سیاسی استالین به کار گرفته شد.

می شود. بین الملل چهارم برنامه ی خود را آشکارا به پرولتاریای کشورهای فاشیستی پیشنهاد می کند. کارگران پیشرفته ی سراسر جهان به این زودی با استواری متقاعد شده اند که سرنگون کردن موسولینی، هیتلر، و مأموران و مقلدان آنان تنها تحت رهبری بین الملل چهارم صورت خواهد گرفت.

۱۷- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مسائل عصر انتقالی

روسیه شوروی از انقلاب اکتبر به صورت یک دولت کارگری سر درآورد. مالکیت دولتی و وسائل تولید، شرطی لازم برای رشد سوسیالیستی، راه را برای امکان گسترش سریع نیروهای تولیدی گشود. لیکن دستگاه دولت کارگری در عین حال دست خوش انحطاط کامل شد: به این معنا که این دستگاه از صورت سلاح طبقه ی کارگر به سلاح قهر بوروکراتیک علیه طبقه ی کارگر و بیش از پیش به سلاح خراب کاری اقتصادی کشور تبدیل شد. بوروکراتیک شدن یک دولت کارگری عقب مانده و منزوی و تبدیل شدن این بوروکراسی به یک قشر ممتاز سراسر پُر قدرت، نه تنها از دید نظری بلکه این بار از دید عملی نیز به قانع کننده ترین وجه، خط بطلانی است که بر نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور کشیده شده است.^{۳۳}

^{۳۳} - "سوسیالیزم در یک کشور" "تنوری" ای بود که استالین در سال ۱۹۲۴ در مبارزه اش علیه تروتسکی و سایر بلشویک های مخالف علم کرد. این "تنوری" نقطه ی مقابل تنوری انقلاب مداوم (به یادداشت شماره ۲۵ مراجعه کنید) بود که پیروزی سوسیالیزم را فقط در سطحی جهانی ممکن می دانست. بر طبق "تنوری سوسیالیزم در یک کشور" دولت جوان شوروی قادر بود که به تنهایی به ساختمان جامعه ی سوسیالیستی در محدوده ی مرزهایش تحقق بخشد. این تنوری منافع قشر بوروکراتیک خرده بورژوائی را منعکس می کرد که نفوذش در دستگاه دولتی و حزب بلشویک بیشتر و بیشتر می شد. در مقابل سیاست انترناسیونالیزم

بدین ترتیب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دارای تناقضات وحشت ناکی است. ولی هنوز این دولت یک دولت کارگری منحصراً است. تشخیص اجتماعی چنین است. پیش اندیشی سیاسی صبغه ای دوگانه دارد؛ یا بوروکراسی با تبدیل شدن بیشتر به ارگان بورژوازی جهانی در دولت کارگری، اشکال جدید مالکیت را سرنگون کرده، کشور را دیگر باره غرق در سرمایه داری خواهد کرد؛ و یا طبقه ی کارگر بوروکراسی را خرد کرده، راه را به سوی سوسیالیزم خواهد گشود.

از نظر بخش های بین الملل چهارم محاکمات مسکو نه به عنوان چیزی شگفت آور تلقی شد و نه نتیجه ی جنون شخصی ی دیکتاتور کرملین، بلکه به عنوان فرزند مشروع ترمیدور قلمداد گردید.^{۳۴} این محاکمات از جدال های طاقت فرسا در داخل بوروکراسی شوروی سرچشمه گرفت، جدال هایی که به نوبه ی خود تضادهای موجود بین بوروکراسی و مردم، و نیز تخصصات عمیق شونده بین خود "مردم" را منعکس می کند. کیفیت خونین و "خیالی" این محاکمات میزان شدت این تضادها را نشان می دهد، و از همین راه فرا رسیدن فرجام را پیش بینی می کند.

انقلابی که نجات انقلاب اکتبر را در پیروزی های جدید طبقه ی کارگر در کشورهای پیشرفته ی صنعتی و گسترش انقلاب سوسیالیستی می دید، "تنوری سوسیالیزم در یک کشور" دید تنگ نظرانه و ملی گرایانه قشری از جامعه را منعکس می کرد که خواستار حفظ وضع موجود بود و از چشم انداز "جنگ ها و انقلاب ها" که خصیصه ی عصر زوال سرمایه داری است در هراس بود.

^{۳۴} - محاکمات مسکو در سه نوبت در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ از جانب استالین ترتیب داده شدند. در این محاکمات غالب رهبران انقلاب روسیه به توطئه چینی برای احیای سرمایه داری متهم شدند. متهمین اصلی این محاکمات لئون تروتسکی و پسرش لئون سدوف بودند. تروتسکی در آن زمان در تبعید در خارج کشور به سر می برد. از طریق این محاکمات استالین به تحکیم بیشتر دیکتاتوری اش دست یافت.

اظهارات علنی نمایندگان خارجی سابق کرملین که حاضر به بازگشت به مسکو نشدند، به نحوی تردیدناپذیر از نظر آنان این نکته را تأیید می کند که هر نوع سایه های اندیشه ی سیاسی در میان بوروکراسی شوروی دیده می شود: از بلشویزم اصیل (ایگنیس ریس) تا فاشیزم کامل (ف. بوتنکو).^{۳۰} عناصر انقلابی داخل بوروکراسی که خود اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند، انعکاسی هستند هر چند، بی انفعال، از علائق سوسیالیستی پرولتاریا. عناصر ضدانقلابی و فاشیست، که دائماً در حال افزایش هستند با پیگیری هر چه بیشتر، منافع امپریالیزم جهانی را جلوه گر می سازند. این داوطلبان نقش کمپرادور می پندارند، و نه پُر بی دلیل، که قشر حاکم جدید، مقام های ممتاز خود را تنها از طریق رد ملی سازی، اشتراکی سازی، و انحصار تجارت خارجی به نام جذب "تمدن غربی" یعنی سرمایه داری، تضمین می کند. بین این دو قطب، تمایلات بینابین و پراکنده ی منشویک، سوسیال رولوسیونر و لیبرال قرار گرفته اند که به سوی دموکراسی بورژوائی، کشش دارند. در داخل خود صفوف آن جامعه ی به اصطلاح "بی طبقه" بدون شک گروه بندی هانی وجود دارد دقیقاً شبیه گروه بندی های بوروکراسی. تنها با این فرق که شدت تجلی اینان کمتر و با نسبتی معکوس است: تمایلات آگاهانه سرمایه داری عمدتاً بخش پُر رونق مزارع اشتراکی (کلخوزی) را مشخص می کنند و معرف اقلیت کوچکی از جمعیت هستند. ولی این قشر پایگاه وسیعی برای تمایلات

^{۳۰} - ایگنیس ریس Ignace Reiss مأمور پلیس مخفی شوروی (به یادداشت شماره ۲۹ مراجعه کنید) بود که در تابستان ۱۹۳۷ از استالین برید و به طرف داران بین الملل چهارم پیوست. او در سپتامبر ۱۹۳۷ توسط مأمورین پلیس مخفی شوروی به قتل رسید. ف. بوتنکو F. Butenko یک دیپلمات استالینیست بود که به فاشیزم روی آورد و در رم اعلام داشت که او بیانگر گرایشات فاشیستی گسترده ای در اتحاد شوروی است.

خرده بورژوازی در جهت تلنبار کردن ثروت شخصی به زیان فقر همه گانی برای خود فراهم می کند. بوروکراسی این تمایلات را آگاهانه تشویق می کند. در رأس این دستگاه تخصصات در حال بالا گرفتن، الیگارشسی ترمیدوری قرار دارد که هر چه بیشتر به تعادل اجتماعی تجاوز می کند و اکنون عمدتاً به دارودسته ی بناپارتیستی استالین تقلیل داده شده است و از طریق شیوه های تروریستی به هستی خود ادامه می دهد.^{۳۶} هدف آخرین محاکمات قضائی قلابی ضربه زدن به جناح چپ بود. این درباره ی سربه نیست کردن رهبران اپوزیسیون راست هم صادق است، به دلیل این که گروه دست راستی حزب بلشویک قدیم، از دیدگاه منافع و تمایلات بوروکراسی، مظهر یک تهدید از طرف چپ بود. این حقیقت که این دارودسته ی بناپارتیست، در وحشتی مشابه از متفقین دست راستی خود از نوع بوتنکو، مجبور است برای ابقای خود، نسل بلشویک های قدیم را تقریباً تا آخرین نفر اعدام کند، خود گواهی است تردیدناپذیر بر زنده بودن سنن انقلابی در میان توده ها و نیز گواهی است بر نارضائی روزافزون آنان.

دموکرات های خرده بورژوازی غرب که همین دیروز، محاکمات مسکو را به عنوان طلای ناب به محک می زدند امروز با ابرام تکرار می کنند که "در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه تروتسکیسمی هست و نه تروتسکیستی." لیکن آنان در توضیح این نکته در می مانند که چرا تمام تصفیه ها دقیقاً تحت لوای مبارزه با همین خطر صورت می گیرد. اگر ما

^{۳۶} - بناپارتیزم Bonapartism - اصطلاحی است که برای توصیف حکومتی دیکتاتوری به کار می رود که در دوره ی بحران بر سر کار است و ظاهراً خود را به سطحی مافوق نیروهای متخاصم ارتقا می دهد. تروتسکی بناپارتیزم بورژوائی و بناپارتیزم شوروی را به عنوان دو نوع از چنین حکومتی بررسی کرد.

"تروتسکیزم" را به عنوان برنامه ای کامل، و حتی از آن هم دقیق تر، به عنوان سازمانی به حساب بیآوریم، در این صورت، "تروتسکیزم" بدون شک در اتحاد جماهیر شوروی فوق العاده ضعیف است. لیکن نیروی زوال ناپذیر آن از این حقیقت سرچشمه می گیرد که "تروتسکیزم" نه تنها سنت انقلابی بلکه اپوزیسیون واقعی کنونی طبقه ی کارگر روسیه را متجلی می سازد. نفرت اجتماعی که در کارگران علیه بوروکراسی ذخیره شده، از دیدگاه دارودسته ی کرملین دقیقاً آن چیزی است که "تروتسکیزم" را تشکیل می دهد. این دارودسته با وحشتی مرگبار و کاملاً بجا، از پیوند بین خشم عمیق ولی گنگ کارگران و سازمان بین الملل چهارم می ترسد.

نابود شدن نسل بلشویک های قدیم و نمایندگان انقلابی نسل های میان سال و جوان سال، تعادل سیاسی را هر چه بیشتر به نفع جناح راست، جناح بورژوائی بوروکراسی و متفقین آن در سرتاسر کشور به هم زده است. از اینان یعنی از دست راست می توان در مرحله ی بعدی انتظار کوشش های هر چه راسخ تری داشت تا در سرشت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی تجدید نظر کرده، آن را به الگوی "تمدن غرب" در شکل فاشیستی آن، نزدیک تر کنند.

از این دیدگاه، مسأله ی "دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" عینیتی محتوم پیدا می کند. اگر فردا گروه بورژوا فاشیست، یعنی "جناح بوتنکو"، مثلاً، سعی کند قدرت را به دست بگیرد، "جناح ریس" به ناچار در سنگر مقابل جبهه خواهد گرفت. گرچه این جناح موقتاً خود را متحد استالین خواهد یافت، لکن، نه از جناح دارودسته ی بنایارتیست، بلکه از زیربنای اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یعنی از مالکیت غصب شده از

سرمایه داران، و تبدیل شده به مالکیت دولتی، دفاع خواهد کرد. اگر "جناح بوتنکو" با هیئت‌ر متحد شود در این صورت "جناح ریس" از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مقابل دخالت نظامی در داخل کشور و نیز در صحنه ی جهانی دفاع خواهد کرد. هرگونه خط مشی دیگر خیانت به شمار خواهد آمد.

بدین ترتیب اگر چه نمی توان از پیش این امکان را رد کرد که در موارد دقیقاً معین، "جبهه ی متحدی" با بخش ترمیدوری بوروکراسی علیه حمله ی آشکارا به وسیله ی ضدانقلاب سرمایه داری به وجود آید، لیکن باید گفت که وظیفه ی سیاسی اساسی در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هنوز سرنگون کردن همین بوروکراسی ترمیدوری است. هر روز که به دوران حکومت این بوروکراسی اضافه شود، کمک می کند به پوسیدن بنیان های عناصر سوسیالیستی اقتصاد، و فرصت های احیای سرمایه داری را افزایش می دهد. دقیقاً در همین جهت است که کمینترن به عنوان نماینده و هم دست دارودسته ی استالینیست، دست به خفه کردن انقلاب اسپانیا می زند و پرولتاریای بین المللی را دچار سرخوردگی و یأس می کند.

همانند کشورهای فاشیستی، نیروی عمده ی بوروکراسی، نه در خود بوروکراسی بلکه در سرخوردگی توده ها و فقدان دورنمایی جدید برای آنان است. هم اکنون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هم چون کشورهای فاشیستی که دستگاه سیاسی استالین جز از نظر سببیت بی بند و افسارتر با آنان فرقی نمی کند، فقط کار تبلیغاتی مقدماتی امکان پذیر است. به همان گونه که در مورد کشورهای فاشیستی، انگیزه ی خیزش انقلابی کارگران شوروی نیز، شاید از طریق حوادثی در خارج از آن کشور تعبیه خواهد شد. مبارزه

علیه کمیتن در صحنه ی جهانی، امروز مهم ترین بخش مبارزه علیه دیکتاتوری استالینیستی است. نشانه های بسیاری وجود دارد که سقوط کمیتن، از آن جا که پایگاهی مستقیم در «گ. پ. او» ندارد، مقدم بر سقوط دارودسته ی بناپارتیستی و به طور کلی بوروکراسی ترمیدوری خواهد بود.

خیزش تازه ی انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بدون شک تحت لوای مبارزه علیه عدم تساوی اجتماعی و ستم سیاسی صورت خواهد گرفت. مرگ بر امتیازات بوروکراسی! مرگ بر استخانوویزم!^{۳۷} مرگ بر اشرافیت شوروی و درجات و مناصبش! تساوی عالی تر دستمزدها برای تمام اشکال کار!

مبارزه برای آزادی اتحادیه های کارگری و کمیته های کارخانه، مبارزه در راه حق اجتماع و آزادی مطبوعات، در مبارزه برای احیاء و رشد دموکراسی شوروی به ظهور خواهد رسید.

بوروکراسی، افسانه ی حق انتخابات عمومی را - به شیوه ی هیتلر و گوپلز- جانشین شوراهای، به عنوان ارگان های طبقاتی کرد. ضرورت دارد که نه تنها شکل آزاد و دموکراتیک شوراهای بلکه محتوای طبقاتی آنان نیز بدانان پس داده شود. همان طور که زمانی بورژوازی و کولاک ها اجازه ی ورود در شوراهای را نداشتند، امروز نیز لازم است که بوروکراسی و اشرافیت جدید

^{۳۷} - استخانوویزم Stakhanovism سیستمی برای سرعت بخشیدن به تولید در صنایع شوروی بود که در سال ۱۹۳۵ از جانب بوروکراسی حاکم اتخاذ گردید. بر مبنای این سیستم عده ی بسیاری از کارگران نمونه و ماهر (استخانوویست ها) در بخش های مختلف صنعت گمارده شده بودند که به کارگران سرمشق می دادند که چگونه سرعت تولیدشان را بالا ببرند. در ضمن دستمزد کارگران بر مبنای میزان تولید محصول و نه میزان ساعات کار پرداخت می شد. استخانوویست ها از مزایای بسیاری بهره مند بودند. جنبش استخانوویستی به ایجاد اختلاف عظیمی در دستمزدهای کارگران منجر گشت. اجرای این سیستم به خاطر فشار بسیار زیادی که بر کارگران وارد می آورد با مخالفت عمومی و پردامنه ی توده های کارگر مواجه گشت.

از شوراهای بیرون رانده شوند.^{۳۸} در شوراهای فقط برای نمایندگان کارگرها، کشاورزان اشتراکی اقشار پانین، روستائیان، و سربازان ارتش سرخ جا هست.

دموکراتیزه کردن شوراهای بدون قانونی کردن احزاب شورایی غیرممکن است. خود کارگران و روستائیان با رأی آزادانه خود تصریح خواهند کرد چه احزابی را به عنوان احزاب شورایی تشخیص می دهند.

تجدیدنظر در اقتصاد با برنامه از سر تا پا به نفع تولیدکنندگان و مصرف کنندگان! کمیته های کارخانه باید حق کنترل تولید را دوباره به دست بیاورند. کیفیت و قیمت محصولات را تعاونی ای از مصرف کنندگان، که به صورت دموکراتیک تشکیل شده، باید کنترل کند.

تجدید سازمان مزارع اشتراکی بر طبق اراده و منافع کارگرانی که در این مزارع کار می کنند!

سیاست بین المللی ارتجاعی بوروکراسی باید جای خود را به سیاست انترناسیونالیزم پرولتاریائی بدهد. تمام مکاتبات سیاسی کرملین باید انتشار یابد. مرک بر دیپلماسی مخفی!

^{۳۸} - کولاک ها Kulaks کشاورزان ثروتمند روسیه بودند. پس از انقلاب اکتبر بلشویک ها از سیاست بسیج روستائیان فقیر و کارگران کشاورزی علیه کولاک ها پیروی می کردند. اتخاذ سیاست اقتصاد نوین (نیپ) در مارس ۱۹۲۱ که بر مبنای آن تجارت بازاری برای روستائیان آزاد شده بود سبب افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی کولاک ها شد. حزب کمونیست شوروی نه تنها با افزایش نفوذ کولاک ها مقابله نکرد بلکه حتی از آن نیز حمایت نمود. گفته ی بوخارین در سال ۱۹۲۵ خطاب به کشاورزان که "خودتان را ثروتمند کنید" ، جوهر این سیاست را نشان می داد. نفوذ کولاک ها تا بدان حد رسید که با خودداری از عرضه ی محصولات کشاورزی به بازار، حیات دولت شوروی را به مخاطره انداختند. تا آن که در اواخر ۱۹۲۹ استالین "حمله به کولاک ها" را آغاز کرد. ولی سیاست فرصت طلبانه قبلی دایر بر حمایت از کولاک ها با سیاست ماجراجویانه "اشتراکی سازی بلافاصله و تمام و کمال" مزارع، دنبال گردید (به یادداشت شماره ۱۶ مراجعه کنید).

تمام محاکمات سیاسی که به وسیله ی بوروکراسی ترمیدوری صورت گرفته باید در سایه ی تبلیغ کامل و صراحت بحث انگیز و درستکاری مورد تجدیدنظر قرار گیرد. تنها قیام انفلابی و پیروزمندانه ی توده های ستم دیده می تواند رژیم شوروی را احیاء کرده، رشد بیشتر آن به سوی سوسیالیزم را تضمین کند. تنها یک حزب قادر است توده های شوروی را به سوی قیام رهنمون کند- حزب بین الملل چهارم.

مرگ بر دارودسته ی بوروکراتیک استالین برادرکُش!^{۳۹}

برقراریاد دموکراسی شوروی!

برقراریاد انقلاب سوسیالیستی بین المللی!

۱۸ - علیه فرصت طلبی و تجدیدنظرطلبی غیر اصولی*

سیاست حزب نون بلوم در فرانسه دوباره نشان می دهد که اصلاح طلبان حتی از آموختن مصیبت بارترین درس های تاریخ به کلی عاجز هستند. سوسیال دموکراسی فرانسه از سیاست سوسیال دموکراسی آلمان برده وار تقلید می کند و به همان سرنوشت دچار خواهد شد. در طول چند دهه، بین الملل دوم در رژیم بورژوا دموکراتیک ممزوج شد، در واقع بخشی از آن گردید و اکنون هر دو با هم به پوسیدگی خود ادامه می دهند. بین الملل سوم راه اصلاح طلبی را زمانی در پیش گرفته که بحران سرمایه داری صریحاً

^{۳۹} - استالین برادرکُش - در اصل بوده است Cain Stalin ، به معنای استالین قابیل. در ترجمه ی فارسی به جای قابیل کلمه برادرکُش آمده است.

انقلاب پرولتاریائی را در دستور روز گذارده است. سیاست کنونی کمینترن در اسپانیا و چین - سیاست سجد در برابر بورژوازی "دموکراتیک" و "ملی" - نشان می دهد که کمینترن هم از یادگیری بیشتر عاجز است و هم از تغییر بیشتر. بوروکراسی که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدل به نیروی ارتجاعی شده، نمی تواند در صحنه ی جهانی نقش انقلابی بازی کند.

به طور کلی آنارکوسندیکالیزم از همان راه تکامل تدریجی رفته است. در فرانسه، بوروکراسی سندیکالیست لئون ژونو مدت هاست که بدل به یک آژانس بورژوائی در میان طبقه ی کارگر شده است.^{۴۰} در اسپانیا آنارکوسندیکالیزم، انقلابی گرائی متظاهرانه ی خود را کنار زد و بدل به چرخ پنجم در عراده ی بورژوا دموکراسی شد.

سازمان های بینابین سانتریست که به اطراف دفتر لندن گرد آمده بودند، تنها مظهر ضامنم "چپ" سوسیال دموکراسی و یا کمینترن هستند.^{۴۱} آن ها

^{۴۰} - لئون ژونو Leon Jouhaux، که زندگی سیاسی اش را به صورت یک آنارکوسندیکالیست شروع کرده بود، از سال ۱۹۰۹ به بعد دبیر کل فدراسیون کارگران فرانسه (ث. ژ. ت) بود. او این فدراسیون را به حمایت از جنگ اول امپریالیستی، تحت لوای "اتحاد مقدس" ملت فرانسه بسیج کرد. او با انقلاب روسیه به مخالفت برخاست و یکی از نمایندگان فرانسه در جامعه ی ملل بود.

^{۴۱} - سانتریزم Centrism اصطلاحی است که تروتسکی از آن برای تعریف گرایش هائی در جنبش های چپ استفاده کرد که بین اصلاح طلبی (که موضع بوروکراسی و اشرافیت کارگری است) و مارکسیزم (که بیان کننده ی منافع تاریخی طبقه ی کارگر است) نوسان می کنند. از آن جا که گرایش سانتریستی پایه ی اجتماعی مستقلی ندارد، بنابراین برای ارزیابی آن باید مبداء، دینامیک درونی و جهتی را که این گرایش تحت فشار وقایع به خود می گیرد مورد بررسی قرار داد. تا حدود سال ۱۹۳۵ تروتسکی، استالینیزم را نوع ویژه ای از سانتریزم (سانتریزم بوروکراتیک) تشخیص می داد. ولی از آن پس، این تعریف را برای بیان پدیده ای که بوروکراسی شوروی بدان تکوین می یافت کافی ندید.

دفتر لندن London Bureau سازمان وارفته ای مرکب از احزاب سانتریست بود که نه به بین الملل دوم وابسته بودند. و نه به بین الملل سوم، و در عین حال با تشکیل بین الملل چهارم نیز مخالفت می ورزیدند. حزب مستقل کارگران Independent Labour Party در انگلستان،

عجز کامل خود را از فهمیدن سروته شرایط سیاسی و نتیجه گیری انقلابی از آن نشان داده اند. نقطه ی اوج آنان "پوم" اسپانیا بود که تحت شرایط انقلابی، عجز کامل خود را در اجرای خط انقلابی نشان داد.

شکست های مصیبت بار پرولتاریای جهانی در طول سال های متمادی، سازمان های رسمی را محکوم به محافظه کاری بیشتر کرد و هم زمان با آن "انقلاب طلبان" سرخورده ی خرده بورژوا را دنبال "راه های جدید" فرستاد. پیوسته در اعصار ارتجاع و زوال، آدم های کاذب و شیاد از هر سو پیدا شده، خواهان تجدیدنظر در سراسر مسیر اندیشه انقلابی می شوند. اینان به جای آن که از گذشته یاد بگیرند، گذشته را "انکار" می کنند. برخی تناقص مارکسیزم را کشف می کنند، برخی دیگر سقوط بلشویزم را اعلام می کنند. اشخاصی هستند که مسئولیت اشتباهات و جنایات آنانی را که به نظریه ی انقلابی خیانت کرده اند، به گردن خود نظریه ی انقلابی می اندازند؛ دیگرانی هستند که دارو را نفرین می کنند به دلیل آن که درمان آنی و معجزه آسانی را تضمین نمی کند. آنانی که جسورترند، وعده ی کشف اکسیر می دهند و به انتظار آن پیشنهاد می کنند که مبارزه ی طبقاتی متوقف شود. بسیاری از پیغمبران "اخلاق جدید" جنبش کارگری را می خواهند با نسخه ی بدل اخلاقی* احیاء کنند. بسیاری از این حواریون پیش از آن که به میدان جنگ برسند توفیق یافته اند که خود جزو معلولین اخلاقی در آیند. بدین ترتیب در لباس "راه های جدید"، نسخه های کهنه ای که سال ها است در بایگانی سوسیالیزم پیش از مارکس مدفون شده، به پرولتاریا تقدیم می شود.

پوم Poum در اسپانیا، ساپ Sap در آلمان، و پی. اس. او. پی PSOP در فرانسه از جمله ی احزاب دفتر لندن بودند.

* - Ethical Homeopathy

بین الملل چهارم علیه همه ی بوروکراسی های بین الملل های دوم، سوم، آمستردام و آنارکوسندیکالیست، اعلام جنگی مسالمت ناپذیر می کند، و نیز علیه اقمار ساتریست آن ها؛ یا اصلاح طلبی بی اصلاحات؛ و نیز علیه دموکراسی دست به دست «گ. پ. او.» داده؛ و صلح طلبی بی صلح؛ و علیه آنارشیزم در خدمت بورژوازی؛ و نیز علیه "انقلاب طلبانی" که در وحشتی مرگبار از انقلاب زندگی می کنند. این سازمان ها هیچ کدام میثاقی برای آینده نیستند، بلکه بقایای پوسیده ی گذشته هستند. عصر جنگ ها و انقلاب ها آنان را نقش بر زمین خواهند کرد.

بین الملل چهارم نه به دنبال اکسیر است و نه آن را اختراع می کند. این بین الملل، کاملاً براساس مارکسیزم به عنوان تنها نظریه ی انقلابی که انسان را قادر به درک حقیقت می کند، و سبب می شود که دلایل شکست کشف گردد و راه پیروزی آینده، آگاهانه هموار بشود، جبهه می گیرد. بین الملل چهارم سنت بلشویزم را که نخستین بار به پرولتاریا طریقه ی کسب قدرت را نشان داد، ادامه می دهد. بین الملل چهارم کذابان و شیادان و تمام آموزگاران ناخوانده ی اخلاق را از صحنه خارج می کند. در جامعه ای که براساس استثمار بنا شده، عالی ترین اخلاق همانا انقلاب اجتماعی است. کلیه ی آن شیوه هائی خوب هستند که آگاهی طبقاتی کارگران را بالا ببرند، در آنان نسبت به نیروهایشان اعتماد به وجود بیاورند و آمادگی آنان را برای فداکاری در راه مبارزه تقویت بکنند. شیوه هائی غیرمجاز هستند که در ستم زده گان نسبت به ستم گران احساس ترس و اطاعت را کشت کنند، روحیه ی عصیان و خشم را خرد کنند، و یا بجای اراده ی توده ها، اراده ی رهبران را بگذارند؛ بجای ایمان، اجبار را؛ به جای تجزیه و تحلیل واقعیت، عوام فریبی و دغل را

بگذارند. به همین دلیل سوسیال دموکراسی که مارکسیزم را به فحشاء می کشاند و استالینیزم - این برابر نهاد* بلشویزم- هر دو دشمن خونی انقلاب پرولتاریائی و اخلاق آن هستند. واقعیت را از روبرو دیدن؛ به دنبال خط حداقل مقاومت نرفتن؛ هر چیزی را به نام واقعی آن چیز خواندن؛ به توده ها حقیقت را گفتن، ولو این که این حقیقت تلخ هم باشد؛ از موانع نهراسیدن؛ در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت داشتن؛ برنامه ی خود را بر پایه ی منطق مبارزه ی طبقاتی پی ریختن؛ شجاع بودن در زمان عمل- اصول بین الملل چهارم این ها هستند. این بین الملل نشان داده است که در خلاف مسیر آب می تواند شنا کند. موج تاریخی آینده آن را بر سینه ی خود بلند خواهد کرد.

۱۹ - علیه افتراق گرایی

تحت تأثیر خیانت سازمان های تاریخی پرولتاریا، بعضی خُلق وخواها و گروه های افتراقی از انواع مختلف در اطراف بین الملل چهارم به وجود آمده، یا احیاء می شوند. در اساس این همه، امتناع از مبارزه برای درخواست های جزئی و انتقالی، یعنی مبارزه به خاطر منافع و نیازهای اولیه ی توده های کارگر به صورتی که امروز به چشم می خورند، وجود دارد. از نظر افتراقیون تدارک برای انقلاب عبارتست از این که آنان خود را نسبت به برتری سوسیالیزم متقاعد کنند. آنان پیشنهاد می کنند که پشت به اتحادیه های کارگری "قدیم" یعنی به ده ها میلیون کارگر سازمان یافته بکنند - انگار

* - Antithesis

توده ها می توانند به طریقی در خارج از شرایط مبارزه ی واقعی طبقاتی زندگی کنند! آنان به مبارزه ی درونی در سازمان های اصلاح طلب بی اعتنا می مانند- انگار می توان بدون دخالت در کشمکش روزمره ی توده ها، آنان را به سوی خویش جلب کرد! آنان از کشیدن یک خط فاصل بین دموکراسی بورژوائی و فاشیسم امتناع می کنند- انگار توده ها چاره ای جز احساس فرق معامله از هر نوع را هم ندارند!

افتراقیون قادر به تمیز دادن هیچ رنگی جز سرخ و سیاه نیستند. برای آن که خود را به وسوسه نیندازند واقعیت را تسهیل می کنند. آنان از کشیدن یک خط فاصل بین اردوگاه های متخاصم در اسپانیا امتناع می کنند به این دلیل که هر دو اردوگاه ماهیت بورژوائی دارند. به همین دلیل آنان لازم می بینند که در جنگ بین ژاپن و چین بی طرفی را حفظ کنند. آنان فرق اصولی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی را انکار می کنند، و به علت سیاست های ارتجاعی بوروکراسی شوروی، در برابر یورش های امپریالیسم، دفاع از اشکال جدید مالکیت را که انقلاب اکتبر به ارمغان آورده، مردود می شناسند. از آن جا که آنان قادر به دسترسی پیدا کردن به توده ها نیستند، مصرانه توده ها را متهم می کنند که قادر به درک اندیشه های انقلابی نیستند.

این سیاست مداران سترون، عموماً نیازی به یک پل به صورت درخواست های انتقالی ندارند، چرا که آنان قصد عبور به ساحل دیگر را در سر نمی پروراندند. آنان به سادگی در یک مکان این پا و آن پا می کنند و خود را با تکرار همان مجردات حقیر قانع می کنند. حوادث سیاسی از نظر آنان فرصتی است نه برای عمل بلکه برای اظهار نظر. از آن جا که افتراقیون و به

طور کلی - پخمه ها و شعبده بازان از هر نوع- در هر قدمی که برمی دارند، حقیقت سرنگونشان می کند، به همین جهت آنان در خشم دانی به سر می برند، از "رژیم" و "شیوه ها" شکایت می کنند و پیوسته درون توطئه چینی های کوچک می لولند. اینان در محافل خود، عادتاً یک رژیم خودکامه به راه می اندازند. درماندگی سیاسی افتراق گرانی، سایه وار، درماندگی فرصت طلبی را تکمیل می کند، بی آن که چشم اندازی انقلابی عرضه کرده باشد. در سیاست عملی، افتراقیون با فرصت طلبان، به ویژه سانتریست ها، هربار، در مبارزه علیه مارکسیزم متحد می شوند.

بسیاری از گروه ها و دارودسته های افتراقی، که از خرده ریز تصادفی سفره ی بین الملل چهارم تغذیه می کنند، موجودیت سازمانی "مستقلی" را، با تظاهر فراوان ولی بدون کوچک ترین اقبال موفقیت می گذرانند. بلشویک-لنینیست ها، بدون دفع وقت، به آرامی این قبیل گروه ها را به سرنوشخت خود وا می گذارند. با وجود این تمایلات افتراقی در صفوف ما نیز پیدا می شود و تأثیری ویرانگر در کار بخش های جداگانه دارد. دیگر غیرممکن است که با آنان حتی برای یک روز دیگر از در صلح درآئیم. سیاست درست در مورد اتحادیه های کارگری شرط اولیه برای پیوستن به بین الملل چهارم است. کسی که راه توده ها را نجوید و پیدا نکند، جنگجو نیست بلکه باری است سنگین بر دوش حزب. یک برنامه برای هئیت تحریریه یا برای رهبران باشگاه های بحث رقم زده نمی شود، بلکه برای عمل انقلابی میلیون ها نفر نوشته می شود. تصفیه کردن صفوف بین الملل چهارم از افتراق گرانی و افتراقیون علاج ناپذیر شرط اولیه پیروزی انقلاب است.

۲۰- راه را به روی زن کارگر باز کنید! راه را به روی جوانان باز کنید!

شکست انقلاب اسپانیا که به وسیله ی "رهبران" آن طرح ریزی شد، ورشکسته گی ننگین جبهه ی مردم در فرانسه و افشای فریب های قضائی مسکو این سه واقعیت در مجموع ضربه ای کاری بر کمینترن و برحسب اتفاق، زخم های وخیم بر متحدان آن، یعنی سوسیال دموکرات ها و آنارکوسندیکالیست ها وارد آورده است. البته این بدان معنی نیست که اعضای این سازمان ها، فوراً به طرف بین الملل چهارم کشیده خواهند شد. نسل پیرتر که شکست های وحشت ناکی را متحمل شده است، به تعداد معتابهی جنبش را ترک خواهد گفت، علاوه بر این بین الملل چهارم بدون شک نمی کوشد تا بدل به ضریح معلولین انقلابی، بوروکرات های سرخورده و جاه طلبان* بشود. بلکه برعکس، در مقابل یورش احتمالی عناصر خرده بورژوازی به حزب ما، عناصری که اکنون در دستگاه سازمان های قدیمی حکومت می کنند، اقدامات پیش گیرانه ی اکید ضرورت دارد: یک دوران طولانی آزمایشی برای داوطلبانی که کارگر نیستند، به ویژه بوروکرات های سابق حزبی؛ جلوگیری از گرفتن مقام های مسنول به مدت سه سال و اقداماتی از این قبیل. در بین الملل چهارم برای جاه طلبی، این خوره ی بین الملل های گذشته، نه جانی هست و نه جانی خواهد بود. نه آنانی که می خواهند از قبل جنبش زندگی کنند، بلکه آنانی که می خواهند به خاطر جنبش زندگی بکنند، به ما دسترسی خواهند

داشت. کارگران انقلابی باید خود احساس سروری بکنند. درهای سازمان ما کاملاً به روی آنان باز است.

البته حتی در میان کارگرانی که زمانی تا صفوف اول پیش رفته اند، افراد خسته و سرخورده کم نیستند. آنان دست کم تا دوران دیگر به عنوان تماشچی خواهند ماند. موقعی که برنامه ای یا سازمانی کهنه می شود، نسلی که آن را به دوش داشته، با خود آن سازمان فرسوده می گردد. جنبش به وسیله ی جوانانی دوباره شور خود را پیدا می کند که از مسئولیت گذشته آزاد بوده اند. بین الملل چهارم توجهی ویژه به نسل جوان پرولتاریا می کند. تمام سیاست های آن سعی بدان دارند که در جوان روح ایمان به قدرت شان و آینده بدمند. تنها شور و هیجان پُرطراوت و روحیه ی پرخاشگر این جوانان می تواند پیروزی های اولیه ی مبارزه را تضمین کند؛ تنها همین پیروزی ها می تواند عالی ترین عناصر نسل گذشته را به سوی جاده ی انقلاب برگرداند. تا بوده همین بوده و تا هست چنین خواهد بود.

سازمان های فرصت طلب، به تبع طبیعت خود توجه عمده ی خود را بر روی اقشار بالای طبقه ی کارگر متمرکز می کنند، و به همین دلیل جوان و زن کارگر را فراموش می کنند، لیکن زوال سرمایه داری، سنگین ترین ضربه هایش را بر زن به عنوان دستمزدبگیر و خانه دار وارد می کند. بخش های بین الملل چهارم باید در میان استثمارشده ترین اقشار طبقه ی کارگر و در نتیجه در میان زنان کارگر به دنبال پایگاه های حمایت باشند. در میان این زنان ذخایر پایان ناپذیری از سرسپردگی، از خود گذشته گی و آمادگی برای فداکاری پیدا خواهد شد.

مرگ بر بوروکراسی و جاه طلبی!

راه را به روی جوانان باز کنید

به زنان کارگر روی بیاورید!

این شعارها بر روی پرچم بین الملل چهارم متجلی است.

پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

۲۱ - پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

شکاکان می پرسند: آیا اکنون لحظه ی آفرینش بین الملل چهارم فرا رسیده؟ اینان می گویند غیرممکن است که یک بین الملل "مصنوعاً" خلق شود؛ یک بین الملل می تواند فقط از میان حوادث مهم به وجود آید؛ و ایرادهائی از این قبیل. همه ی این ایرادها فقط این نکته را نشان می دهد که شکاکان به درد ساختن بین المللی جدید نمی خورند. آنان به درد هیچ چیز نمی خورند. بین الملل چهارم، به این زودی از میان حوادث بزرگ برخاسته: بزرگ ترین شکست های پرولتاریا در تاریخ. علت این شکست ها را باید در افول و در خیانت رهبری گذشته جست. مبارزه ی طبقاتی تاب توقف ندارد. بین الملل سوم به دنبال بین الملل دوم از دیدگاه مقاصد انقلاب مرده است. زنده باد بین الملل چهارم!

ولی آیا زمان آن رسیده است که آفرینش این بین الملل اعلام شود؟... هنوز شکاکان خفقان نگرفته اند. ما جواب می دهیم: بین الملل چهارم نیازی به "اعلام" شدن ندارد، وجود دارد و می جنگد. آیا ضعیف است؟ آری، صفوف آن هنوز بی شماره نیست، به دلیل این که هنوز جوان است. این صفوف هنوز عمدتاً کادر هستند. ولی این کادرها میثاق های آینده هستند.

ورای این کادرها حتی یک جریان انقلابی تنها بر روی کره ی زمین وجود ندارد که به راستی ارزش نام بردن داشته باشد. اگر بین الملل ما هنوز از نظر شماره ضعیف است از دیدگاه نظری، برنامه، سنت، و آب دیده کردن بی نظیر کادرهایش قوی ست. بگذار هر کسی که امروز این نکته را درک نمی کند، کنار بایستد. فردا این نکته روشن تر خواهد شد.

به این زودی، همین امروز، بین الملل چهارم به حق مورد نفرت استالینیسست ها، سوسیال دموکرات ها، لیبرال های بورژوا و فاشیست هاست. برای این بین الملل در هیچ یک از جبهه های مردم نه جانی هست و نه می تواند جانی داشته باشد. بین الملل چهارم با تمام گروه بندی های سیاسی که چشم به پیشخوان بورژوازی دوخته اند، به مبارزه ای مسالمت ناپذیر دست می زند.

وظیفه آن- الغای سیطره ی سرمایه داری.

هدف آن- سوسیالیزم.

شیوه آن- انقلاب پرولتاریائی.

بدون دموکراسی درونی- آموزش انقلابی وجود ندارد.

بدون انضباط - عمل انقلابی وجود ندارد.

ساخت درونی بین الملل چهارم بر اصول مرکزیت دموکراتیک بنیان نهاده

شده: آزادی کامل در بحث، اتحاد کامل در عمل.

بحران کنونی در فرهنگ انسانی، بحران رهبری پرولتاریا است. کارگران مترقی که در بین الملل چهارم متحد شده اند، به طبقه ی خود راه نجات از این بحران را نشان می دهند. آنان برنامه ای عرضه می کنند مبتنی بر تجربه ی

بین المللی در مبارزه ی پرولتاریا و مبارزه ی کلیه ی ستم دیدگان جهان برای آزادی. آنان پرچمی بی لکه عرضه می کنند.

کارگران - مردان و زنان- تمام کشورها، خود را در زیر پرچم بین الملل چهارم قرار دهید. این پرچم، پرچم پیروزی قریب الوقوع شماست!

لنون تروتسکی

۱۹۳۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲



نشر کارگری سوسیالیستی